

شامل برگزیده‌ای از مجله فرهنگ و هنر مسیحی

مارچ ۲۰۲۵ - اسفند ۱۴۰۳ - شماره ۱۰۷

NO:107 MARCH - 2025



# هنگامه



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می‌گردد



Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE

NUMBER: 107

MARCH-2025

Copyright © 2025 by JBM  
Presented By Jubal Band Ministries

سرديبير  
کيسسي

مجله مسیحي اسميرنا

اسفند ۱۴۰۳ / مجله شماره ۱۰۷

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

امید سبوکی

ارتباط با ما

اگر از نسخه آنلاین استفاده می کنید کافیهست  
روی آدرس ها کلیک کنید تا مستقیم وارد بشوید

www.smyrna-magazine.com  
www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com  
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch\_jbm  
Smyrna\_church\_jbm

Smyrna Church (JBM)  
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88  
(+1) 770 268 91 76  
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن

طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا

طراحی جلد: المیرا، امید

ترجمه: مهسا، مینا، امید

ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بنام، زهرا، سحیه، فرناز،  
کاوه، مایا، مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم،  
مسعود، شمس، علی، تراب، هلنا، محمدحسین، سارا، مهسا،  
حسین، ...

و کلیسای اسمیرنا در  
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

((یوبال باند)) گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می باشد.

مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیات تحریریه مجله می باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می باشد.

## آنچه در این شماره می‌خوانیم:

### سرمقاله

تنها اوست

۶

### از گوشه و کنار جهان

خبر

۸

### رسم شاگردی

شکوفه‌های امید

۱۰

### خانواده‌ای زیر صلیب

عادل و پدرش

۱۲

### نقش و نگار

پیتر ارتسن

۱۶

### نگاهی به سیخ‌های جهان

تاپ گان

۱۸

شما می‌توانید برای دسترسی مستقیم به صفحه مورد نظر، روی آن کلیک کنید و برای بازگشت به صفحه فهرست نیز بر روی دکمه بازگشت کلیک کنید.



### نگاهی به سیخ‌های ایران

لس آنجلس تهران

۲۰

### معرفی کتاب

بی رقیب

۲۲

### کلیسا در جفا

در جستجوی قدوس حقیقی

۲۴

### سبک زندگی، زندگی سالم

باغبانی

۲۸

### تنور (آشپزی)

رشته پلو

۳۰

### تاریخ سازان آسمانی

والدنی‌ها

۳۲

### کانون شادی

تمام شد

۳۴

### صفحه روز

صدای پای بهار

۴۲

### من یک زن هستم

ترس و قضاوت

۴۴

### ارتشی برای دعا

استان قم

۴۸

### دلنوشته‌های دور و نزدیک

نامه به پدر آسمانی

۵۰

### سرگرمی

جدول

۵۲

### گفتان وموعظه‌ها

ارتباط با ما

۵۴

### کالج اسمیرنا

ارتباط با ما

۵۵



خدا هرگز در وفاداری و انجام وعده‌های خود کوتاهی نمی‌کند!... اما آیا می‌توان همین را در مورد ما ایمانداران به عنوان فرزندان و قوم او عنوان کرد؟؟؟ هرگز....

جمله «ما انسانیم دیگه!!!» را شاید بارها به طرق مختلف شنیده‌ایم و خود ما نیز بکار برده‌ایم. جمله‌ای که گویی در دنیای امروز ما مجوزی است برای عمل نکردن به وعده‌ها... مجوزی برای اشتباه کردن و مجوزی برای «شانه خالی کردن» از مسئولیت‌هایمان.

او ما را فراخواند تا در او باشیم. تا ک حقیقی ما را به تاثیر پذیری از ریشه دعوت کرد و آن ریشه و تا ک تنها اوست و تاثیر او در ما دیده می‌شود، چرا که نور او در ماست و روح او ساکن.

او ما را فراخواند تا در راه باشیم. راهی که خود اوست و بدون او نمی‌توان مسیر و روش‌هایش را پیمود.

او ما را فراخواند تا در راستی او وارد شویم. دعوتی بی‌مانند در خود او که راستی است. دعوتی که

قدم‌هایمان را در اطمینان به زمین گذاریم و با تکیه بر این صخره در مسیر او بدویم.

او ما را فراخواند تا در حیاتش زیست کنیم. حیاتی نه تنها به معنی زنده بودن بلکه، تازگی و زندگی کردن در او. دعوتی که وجود ما را در شادی و آرامش ساکن خواهد کرد و در این مسیر، حیات او در ما عمل خواهد نمود.

امروز دعوت شده‌ایم تا با تکیه کردن به او و با ایمان به وعده‌هایش در وعده‌هایمان به دیگران نیز امین بمانیم، چرا که او در ماست و ما در او.

بیاید وعده‌های او را درک و به آنچه انجام داده است نگاه کنیم و به آنچه انجام خواهد داد چشم بدوزیم. آمین



سید سبوح

# از گوشه و کنار جهان

## خبر



صحنه در ۲۱ دسامبر در صفحه فیسبوک سریال پست شد و در ۲۴ ساعت ۵۰۰,۰۰۰ بازدید را به دست آورد. راس به «Christian Headlines» گفت: «صحنه گفتگوی یعقوب و عیسی برای بسیاری یادآور تجربیات شخصی خودشان بوده است. من در حدود هزاران نظر و پیام در این مورد دریافت کرده‌ام که بسیاری از آنها از سوی افراد معلول جامعه است، قشری که خودم به شخصه به عضویت در آن افتخار می‌کنم و همچنین با کودکانی آشنا شده‌ام که خود یا والدینشان درست مثل من مبتلا به اسکولیوز و فلج مغزی هستند.»

راس در ادامه گفت: «همه ما در وجودمان چیزی داریم که آرزو می‌کنیم بتوانیم تغییرش دهیم. در کودکی هرگز فکر نمی‌کردم که لنگی چیز بدی باشد تا وقتی که دیگران گفتند بد است. امیدوارم این صحنه بتواند به مردم نشان دهد که متفاوت بودنشان به این معنی نیست که درمانده و از پا افتاده‌اند، آنها هم درست مثل افراد سالم شایسته عشق و محبت هستند و به همان اندازه می‌توانند به دیگران عشق بورزند و از شرایطشان برای انجام کارهای خوب در جهان، کمک به دیگران، تقویت و تشویق و الهام بخشیدن به آنها استفاده کنند. امیدوارم پیامی که مردم از این صحنه دریافت می‌کنند این باشد که اگرچه هرگز به ما وعده داده نشده که حتما شفای جسمانی را در این زندگی دریافت می‌کنیم اما فکر می‌کنم در بیشتر مواقع، شفای مورد نیاز ما درونی و باطنی است یعنی التیام زخم‌هایی که دیگران بر قلب یا روان ما وارد کرده‌اند؛ به نظر من این پیامی است که باید دریافت کنیم و بسیار مفتخر و قدرانم که بخش کوچکی از آن بوده‌ام.»

راس گفت که این صحنه برایش «تجربه‌ای شفاف‌بخش و تسلی دهنده» بود. او می‌گوید: «قبل از «The Chosen»، هر پیشنهاد بازیگری که تا به حال دریافت کرده بودم، یا از من خواسته می‌شد یا خودم احساس می‌کردم که باید لنگی و معلولیت را پنهان کنم؛ یا تا جایی که می‌توانم آنها را بپوشانم. اما تیم «The Chosen»، تهیه‌کننده ما «Dallas Jenkins» و



از لنگی تا شفای روحانی

زیرا من جان خستگان را تازه خواهیم ساخت و همه پژمردگان را طراوت خواهیم بخشید. ارمیا باب ۳۱ آیه ۲۵ بازیگری که نقش «یعقوب کوچک» در صحنه پر بازدید سریال «The Chosen» را به تصویر می‌کشد، می‌گوید که پیام‌های تشویق و قدرانی زیادی از سوی طرفداران خود در جامعه معلولین دریافت کرده است که صداقت و آسیب پذیری او را ستایش و تحسین می‌کنند.

«جردن واکر راس» که به عنوان «یعقوب» پسر «حلفای» یا همان یعقوب کوچک در مجموعه داستانی پر بازدید «برگزیده» ایفای نقش می‌کند، به «Christian Headlines» گفت پس از فیلمبرداری صحنه شش دقیقه‌ای که بحث و گفتگوی یعقوب کوچک با عیسی را در مورد ناتوانی‌اش به تصویر می‌کشد، از لحاظ عاطفی خسته و بی‌رمق اما بسیار خوشنود بود. در این صحنه (در فصل ۳، قسمت ۲) یعقوب کوچک می‌پرسد که چرا به او این اقتدار داده می‌شود تا دیگران را شفا دهد درحالی‌که خودش شفا نیافته است.

در سریال مذکور یعقوب کوچک فردی است که دچار معلولیت بوده و گاهی به دلیل همین معلولیت نیاز به استفاده از عصا دارد. «راس» خودش نیز دچار اسکولیوز، فلج مغزی و لنگی است. این

نویسندگان فوق‌العاده‌مان تفاوت‌هایم را با آغوش باز پذیرفتند و آن را بخشی از نقشم کردند. این صحنه، جایی است که واقعاً توانستم بسیاری از ناامنی‌ها و کشمکش‌ها، تردیدها و سؤالات و همه آنچه که در تمام عمرم با آنها دست و پنجه نرم می‌کردم را رها کنم. کلمات زیبایی که نوشته شد نیز کمک کننده بود.»

راس گفت: «از نظر عاطفی تجربه سخت و طاقت فرسایی بود. در پایان روز، احساس می‌کردم در دوی ماراتن شرکت کرده‌ام؛ اما تجربه خوبی بود. مثل حسی که بعد از انجام تمرینات ورزشی سخت داری، واقعاً خسته هستی اما احساس خوبی نیز داری. احساس می‌کنی کاری مفید انجام داده‌ای.»

فصل ۴ این سریال را می‌توانید به صورت رایگان در اپلیکیشن «The Chosen» و یا «Angel Studios» مشاهده کنید.



«افسانه پرواز»

«Andrew Peterson» به هیچ وجه برنامه‌ای برای نوشتن کتابی معروف برای کودکان نداشت بلکه فقط برای فرزندانش می‌خواست داستانی را بنویسد که دوستش داشته باشند.

«پیترسون» به «Christian Headlines» گفت: «من فقط فردی به شدت پیگیر هستم.»

پیترسون هنگامی که شروع به نوشتن سری کتاب‌های «افسانه پرواز» کرد یک آهنگساز مشهور مسیحی بود. این مجموعه داستانی شامل ۴ کتاب است که در دنیای خیالی اتفاق می‌افتد و ماجراهای «خانواده ایگبی» که علیه نیروهای شریر می‌جنگند را روایت می‌کند. این کتاب که به پرفروش‌ترین هفته‌نامه انجمن ناشران مسیحی انجیلی تبدیل شده

در ایران با نام «افسانه آتیرا» به چاپ رسیده است. کمپانی «Angel Studios» چند قسمت انیمیشن داستانی که بر مبنای همین کتاب است را روانه بازار کرده است.

«پیترسون» در ادامه گفت: «فقط می‌خواستم بینم نوشتن یک داستان فانتزی چه حسی دارد. وقتی شروع به نوشتن کردم فرزندانم در سن ۷ و ۸ سالگی بودند که می‌توانستم به عنوان یک خانواده داستان را با هم بخوانیم. می‌خواستم داستانی بنویسم که اندرو ۱۰ ساله دوست داشته باشد بخواند. فرزندانم بهترین مخاطب آزمایشی بودند. در طول هفته قسمت‌هایی از داستان را می‌نوشتم و بعد برایشان می‌خواندم و می‌دیدم که چگونه مشتاق ادامه داستان هستند، این تمام چیزی بود که می‌خواستم. واقعاً دلم می‌خواست بهترین داستانی که می‌توانستم بگویم را روایت کنم و به عنوان یک مسیحی، فقط به قدرت خدا و اینکه خدا هر کاری که بخواهد را به انجام می‌رساند؛ اعتماد کردم.»

خوانندگان تاکنون استقبال خوبی از این انیمیشن داستانی که اهمیت خانواده و اتحاد خانوادگی را به تصویر می‌کشد داشته‌اند، موضوعی که کمتر در محتواهای تماشای آنلاین دیده می‌شود.

«پیترسون» در ارتباط با انعکاس تصویر خانواده در برنامه‌های آنلاین گفت: «خانواده، بیشتر اوقات در رسانه، اجتماع واقعی از انسان‌هایی است که با یکدیگر اختلاف سلیقه دارند و به یکدیگر نیش و کنایه می‌زنند و دائماً در حال جر و بحث‌های بی‌مورد هستند. اما واقعاً فرزندان من اینگونه نیستند. آنها بچه‌های خوبی هستند و ما همه با هم یک تیم هستیم. فکر می‌کنم در بعضی فیلم‌ها اینطور نشان داده می‌شود که والدین و فرزندان علیه یکدیگرند. اما تجربه‌ای که من از خانواده دارم اینطور نیست؛ ما خیلی خوب با هم کنار می‌آییم، به هیچ وجه کامل نیستیم اما همدیگر را دوست داریم و این چیزی بود که می‌خواستم در این داستان نشان داده شود که بسیار مورد تحسین خانواده‌ها قرار گرفت.»

تشویقتان می‌کنیم در تعطیلات نوروزی همراه خانواده به تماشای این سریال‌های زیبا نشسته و اجازه بدهید در این عید آغازها و تازه شدن‌ها، خداوند از طریق این مجموعه‌ها دیدی تازه و مسیری نو برای سال پیش رو به شما عطا فرماید.



# رسم شاگردی



## شکوفه‌های امید

نوروز... عید... عید سعید باستانی!

این روزها برای هر ایرانی در هر جای این جهان، بوی نو شدن و تازگی به مشام می‌رسد همانگونه که درختان جامه زمستانی را از تن به در آورده و با اولین شکوفه‌های خود نوید میوه، ثمره و برکت را فریاد می‌زنند.

شاید سال سختی را پشت سر گذاشته‌ایم و شاید هنوز هم از این سختی‌ها و زمستان سرد سهمی با خود داریم. سهمی که سرما و لرزش استخوانمان را به حدی برساند که توان عوض کردن جامه زمستان و پوشیدن بهار را در خود نداریم. **امسال برای همه ما ایرانیان بار دیگر یادآوری آرزوی آرامش است و آرزویی که هنوز شاید به آن دست نیافته‌ایم.** اما برای این فصل تازه زندگی چطور جامه‌ای را بپوشیم که نه از ترس زمستان‌ها بلرزیم و نه از گرمای سوزش آفتابش آب شویم. **بیا بید امسال برای این فصل تازه تأملی بر آنچه خدا به ما وعده داده است داشته و در مسیر و مقصد آن قدم برداریم.** این است مسیری به سعادت، پیروزی و حیات.

بخواهیم خدا راه را به ما نشان دهد. وقتی در پس کلاف پیچیده‌ای گیر کرده‌ایم و امیدی را در خود نداریم و زمانیکه برف زمستان‌های این دنیا بر شانه‌هایمان بی‌حسی آورده است و نمی‌دانیم

به کدام سو باید برویم بیایید تا بطلیم خدا راه را به ما نشان دهد. وقتی به جایی رسیده‌ای که درک کرده‌ای راه را نمی‌شناسی و قدرت تصمیم‌گیری ما خلع شده بیایید به او اعتماد کنیم. در کتاب «خروج» خدا قوم خود را هدایت می‌کند تا از اسارت و بندگی آزاد شده و به جایگاه حقیقی رهسپار شوند. او قوم خود را با ستون ابر و آتش در شب و روز هدایت می‌کند تا راه را بیابند، مستقر و ساکن شوند و ثبات خود را بیابند. در کتاب سفر، خروج باب ۳۳ آیه ۱۳ اینطور از خدا طلبیده می‌شود



**«اگر در نظرت فیض داریم، تمنا داریم راه‌های خود را به من بیاموزی تا تو را بشناسم و همچنان در نظرت فیض یابم.»**



به یاد داشته باشیم این دعا برای تکرار و نوشتن و نگه داشتن بر بازوان و جیب‌ها یا آویختن بر گردن نیست بلکه طلبدنی در قلب است. نویسنده از خدا می‌طلبد تا راه‌های خود را به او بیاموزد. آموختن و شناختن خدا و راه‌های او. مزبور نویسنده در «مزبور باب ۲۵ آیه ۴» نیز می‌طلبد تا خدا راه‌های خویش را برای او نمایان کند. مانند نوری که بر زندگی و تصمیمات او روشنایی و شناخت را در پی دارد.

همینطور در کتاب مزبور باب ۵ آیه ۸: **«ای خداوند، به سبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان.»**

بخواهیم خدا به ما نشانه و علامت برای تأیید راه بدهد. در کتاب «داوران باب ۶ آیات ۱۷ و ۱۸» جدعون از خدا تأییدی بر راهی که شنیده و باید برای آن تصمیم بگیرد خواست. باید مطمئن شویم که راه و تصمیماتمان در اراده و نظر خداست. در این قسمت و تأیید، پر از قوت و انرژی انگیزه برای قدم گذاشتن در راه و تصمیمات می‌شویم و این نقطه شکوفه زدن و امیدی در زندگیمان خواهد بود.

بخواهیم خدا محبت و عشق را بر ما نمایان و تابان کند. «اگر مرا دوست دارید، فرامین مرا نگاه دارید.» یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۵ در این آیات عیسی نشان دادن عشق و محبت را از طریق اطاعت به ما می‌آموزد. اطاعتی که نه بر اساس ترس، نه پاداش و ثواب بلکه بر اساس عشق و محبت بنیاد دارد و اذعان می‌کند از همین طریق دنیا خواهد فهمید که شاگرد من هستید. **«به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.»** یوحنا باب ۱۳ آیه ۳۵

عشق و محبتی که نه فقط با حرف و سخن بلکه در عمل و رفتار بنیاد گرفته است. **«زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.»** در انجیل یوحنا باب ۳ آیه ۱۶ می‌بینیم که خدا عشق و محبت خود را به ما نشان داد و نمایان ساخت. آن هم در اطاعت، راستی، عشقی حقیقی و عمل. پس بر این اساس و درک این مهم ما نیز قادر به قدم برداشتن در عشق و محبت و در اطاعت

خواهیم بود. پس از تأیید و قدم برداشتن، عشق و محبت نمایان شده ما را برای برداشتن قدم‌های بعدی هدایت و رهبری خواهد کرد.

**«رحمت‌های خود را نشان ده، ای که پناه آورندگان خویش را به دست راست خود، از مخالفان ایشان می‌رهانی.»** مزبور ۱۷ آیه ۷

در انجیل «متی باب ۵ آیات ۴۳ تا ۴۷» عیسی تعلیم و آموزه‌ای را به ما می‌دهد. «شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و از دشمن خود نفرت کن. اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای نفرین کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، خوبی کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر نمایید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که او آفتاب خود را بر بدن و نیکان می‌تاباند و باران خود را بر عادلان و ظالمان می‌باراند. زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا خراجگیران چنین نمی‌کنند؟ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گوید، چه برتری دارید؟ آیا خراجگیران چنین نمی‌کنند؟» فرقی است میان آنکه به مسیح ایمان دارد و دیگران. دیگران اینگونه رفتار می‌کنند ولی شما در عیسی، محبت و عشق او قدم بردارید. **بطلیم عشق و محبت مسیح بر ما نمایان و تابان شود و آن را همواره به یاد داشته باشیم و درک کنیم.**

بخواهیم خداوند امسال رحم خود را بر ما نمایان و تابان سازد، تا لطف خدا و رحمت او را ببینیم. مهربانی و رحمتی که لایق آن نیستیم بلکه، از آنجا که به محبت او شک



نخواهیم داشت قدم برمی‌داریم و فیض او را می‌طلیم. بطلیم رحم و رحمتی که خدا بر ما داشته است را درک کنیم و به یاد آوریم و بر اساس آن قدم برداریم.

**«پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیاییم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت ما را یاری کند.»** عبرانیان ۴ آیه ۱۶

بخواهیم خداوند حسن نیتش را بر ما نمایان و تابان سازد، قلب خدا را ببینیم. بدانیم که او نیکویی را برای فرزندان می‌خواهد و ما را به راه درست و نیکو رهبری خواهد کرد و تنها به او می‌توانیم اعتماد کنیم. شکر گزار باشیم برای آنچه مهیاست برای ما. راه و پلی که مهیا ساخت تا در رابطه با او و آغوشش به پیش رویم. این قدم اعتمادی است که دریاها را خواهد شکافت.

بخواهیم خداوند حقیقت ایمانمان را به ما نشان دهد. بدانیم به چه چیز در حقیقت، اعتماد و ایمان داریم؟ بسیاری مواقع با حرف و سخن اعلام می‌کنیم که اعتمادمان بر خداست اما قدم‌ها، تصمیمات و افکارمان بر اعتماد بر خودمان، دیگران، پول و... بنیاد گرفته است. **آمین که امسال بر این نکات توجه کنیم و فصلی نو... درختی نو... و جامه‌ای شکوفه گرفته بر ثمرات او بر تن کنیم.**



امیر سوبحانی



به مادر خود گفت: «بانو، اینک  
پسرت». سپر به آن شاگرد گفت:  
«اینک مادرت».  
هنر آن ساعت، آن شاگرد،  
لور را به خانه خود برد.

یونس ۱۹: ۲۶ - ۲۷

## خانواده زیر صلیب

سلام به همه شما همراهان عزیز.

شادمانیم از اینکه فرصت و مجالی دیگر فراهم شد تا با دو تن دیگر از شاهدان کارهای عظیم خداوند گفتگویی داشته باشیم و آن را با شما به اشتراک بگذاریم. در این شماره با برادر عزیزی از کشور افغانستان، همسر و پدر گرامیشان همراه هستیم.

دروود برادر عزیزم. لطفاً خودتان را برای خوانندگان اسمیرنا معرفی کنید.

سلام بر همه شما باد. شالوم خداوند امروز بر همه مردم دنیا و بخصوص ملت فارسی زبان باشد. خیلی مشتاقم که از طریق مجله کار بزرگی که خداوند در زندگی من و خانواده‌ام انجام داده و همچنان می‌دهد را در میان بگذارم. من عادل هستم از شهر هرات و الان در کشور دانمارک به همراه دو فرزند و همسر زندگی می‌کنم.

شکر برادر برای وجود شما و خانواده پر نشاط شما. لطفاً برای ما بگویید چه بر شما گذشت و سفر شما از هرات به دانمارک چگونه شکل گرفت؟

توی هرات با پدرم زندگی می‌کردم و خانواده شلوغی بودیم. من و یازده خواهر و برادر دیگه توی یه خونه بزرگ زندگی می‌کردیم. مادرم فوت کرده بود و خواهرها به امور خونه رسیدگی می‌کردند و پدرم هم نظامی بود. راستش از جنگ و ناامنی خسته شده بودم و از دوستم شنیدم که می‌خواد بره به اروپا. منم نمی‌دونم چی شد که با او همسفر شدم. راستش الان که فکر می‌کنم ایمان دارم خدا می‌خواست من رو بیاره اینجا. رفتیم ترکیه و دو روز توی چادر ما رو نگه داشتن و با ۱۸ نفر دیگه با سختی‌های زیاد سال ۲۰۱۲ وارد کمپ دانمارک شدیم و با ۶ نفر در یک کانتینر کوچک هم‌خونه بودیم.

یکی از هم‌خونه‌ها اهل قندهار بود و توی ترکیه مسیحی شده بود. راجع به مسیح صحبت می‌کرد و خب منم خیلی متعصب بودم. چند بار سعی کردم اون رو به زور بیارم تا نماز بخونه ولی هر بار می‌نشست و با لبخند نگاه ما می‌کرد. خلاصه شروع کردم به بحث کردن با اون. حرف‌هاش درست بود و واقعاً فرق داشت با افکار من ولی انگار دلم نمی‌خواست قبول کنم.

یه روز یک آقای سوری‌ای وارد کمپ شد و اون رو فرستادن پیش ما و از من خواستن با اون حرف بزنم و چون یه مقدار انگلیسی بلد بودم برای اونها ترجمه کنم. من گفتم من عربی نمی‌دونم چطور با اون حرف بزنم و اونها رفتن...

شب اومدم توی کمپ و باز بحث نماز خواندن شد و اون آقای مسیحی گفت تو با خدا عربی حرف می‌زنی بعد امروز میگی عربی بلد نیستی؟ بنظرت خیلی احمقانه نیست؟؟ اینجا دیگه عصبانی شدم و نمی‌دونم چی شد، فقط دیدم چاقوی آشپزخانه را فرو کردم توی دستش؛ کسی توی کانتینر نبود، هم عصبانی بودم و هم خیلی ترسیده بودم. دویدم بیرون و خلاصه آمبولانس اومد و اون رو برد. از نگهبانی اومدن برای پرس و جو و من گفتم خودش دستش رو بریده...

خلاصه توی ترس دروغ گفتم و اون‌ها که باور نکرده بودن به من اجازه خروج از کمپ رو ندادند ولی همون شب خود اون آقا توی بیمارستان گفته بود تقصیر خودش بوده و چاقو دستش رو بریده. اون موقع نمی‌دونستم چرا این رو گفته ولی امروز که محبت مسیح رو چشیدم می‌دونم. شب از ناراحتی خوابم نمی‌برد و رفتم روی تخت خالی اون نشستم. بغض کرده بودم و نفس نمی‌تونستم بکشم. بالشت او را برداشتم دیدم زیر بالشت یه کتابه. یه طرفش انگلیسی بود یه طرفش فارسی. باز کردم صفحه اولش با خود کار نوشته شده بود «محبت در من ساکن است چون خدا در من است...» زدم زیر گریه چون راست نوشته بود، محبت در او بود و در من نبود. من خشم بودم و او آرامش. من بد بودم و او انسان. از خودم بدم می‌اومد. آرزو کردم همه چیز برگردد به چند ساعت قبل. با خودم گفتم اگر بخوابم و همه چیز به عقب برگردد فقط بهش میگم بره از این کانتینر. اصلاً نه من خودم میرم. فقط برگرده...

با همه قدرتم کتابی که تو دستم بود رو فشار می‌دادم و گفتم تو رو خدا مسیح، هر کی هستی، هر چی هستی بیا و درستش کن. سرم رو گذاشتم رو کتاب و بوسش کردم، نازش کردم، انگار می‌ترسیدم ازش. توی افکارم بودم که یکی اومد تو و به راست به طرفم اومد. حتی قدرت حرف زدن نداشتم. سرم هم نمی‌تونستم بالا بیارم، انگار گردنم قفل بود.

اومد بالای سرم و بعد نشست. دستمو گرفت و کتاب رو در آورد از دستم و گذاشت کنارم. گفت نگران نباش من هستم...

می‌خواستم بگم مگه تو کی هستی؟ چی میگی؟ ولی زبونم باز نمی‌شد، انگار سکنه کرده بودم. دست گذاشت روی سینه‌ام و گفت نترس، نترس... اینقدر ترسیده بودم که همه وجودم می‌لرزید ولی آرام آرام به چیزی قلبمو گرم کرد. انگار داشت من رو شارژ می‌کرد. قلبم دیگه سنگین نبود و داشت همش می‌رفت توی دست اون... چشم سنگین می‌شد و نمی‌تونستم باز نگاهش دارم. همه وجودم نرم شده بود. چشمامو باز کردم هیچ کس نبود. هنوز کتاب توی دستم بود، نمی‌دونم واقعی بود یا خواب ولی قلبم گرم شده بود.

صبح رفتم اجازه گرفتم و با ماشین منو بردن بیمارستان تا هم‌خونه‌ام رو ببینم. نمی‌دونم چرا رفتم، ولی رفتم. با ترس رفتم تو بیمارستان، یه پرستار خیلی مهربون اومد و من رو برد تو اتاق اونی که بهش چاقو زد؛ خواب بود، آرام رفتم بالای سرش گفتم خوبی؟؟؟ چشماشو آرام باز کرد و یهو از جا پرید... گفتم نترس، ببخشید من فقط اومدم ببینم خوبی یا نه؟

با ترس نگاهم می‌کرد. گفتم دیشب حالم بد بود، کتابت رو باز کردم و خلاصه همه چیز رو با شک و تردیدی که باورم کنه یا نه براش تعریف کردم. لبخند زد و گفت بیاید نزد من ای گرانباران من به شما آرامی می‌دهم... گفتم یعنی چی؟ گفت مسیح آرامی دهنده است... می‌بخشه... همه ما رو... من رو هم بخشیده و شروع کرد در مورد مسیح گفتن. اینبار حرف‌هاش تا استخوانم نفوذ می‌کرد. گفتم من می‌خوام مسیح رو وارد قلبم کنم. دستش رو گذاشت رو شونه‌ام و شروع کرد با خدا حرف زدن و بعد گفت تکرار کن... وقتی تکرار می‌کردم انگار با هر کلمه از زمین کنده می‌شدم و سبک‌تر می‌شدم. چشمام رو باز کردم دیدم همون پرستار ایستاده و لبخند می‌زنه.

خجالت کشیدم و بلند شدم که برگشت و فارسی گفت: «تبریک میگم، تولدتون مبارک.» گفتم: «تولد؟» گفت: «آره تولد روحانی در زندگی تازه‌ای که شروع کردی.» بعد شروع کرد از ایمان آوردنش برامون گفت و اینکه ۴ ساله خدا وارد قلبش شده. با شنیدن هر کلمه انگار چشمام بازتر می‌شد و زندگی جدیدی می‌دیدم.

**خدا رو شکر برادر عزیز. چقدر زیبا که خداوند بارهای ما رو برمی‌داره و به جاش آرامش میدده. گفتید اون خانم پرستار فارسی زبان و ایماندار بودند. درسته؟**



بله. الان همسرم هست که کنار من نشسته. اون روز فقط شروع زندگی روحانی من نبود بلکه شروع زندگی جدید با همسر عزیزم هم جرقه خورد.

**چقدر شوک شدم، خدا رو شکر. لحظاتی پیش در مورد خانمی حرف می‌زدید که الان کنار شماست. خانم میشه خواهش کنم شما هم برای ما کمی صحبت کنید در همین رابطه؟**

حتماً. من رعنا هستم و خدا رو شکر که اون روز عادل رو دیدم، اولین ملاقاتم و دیدارم اونو در حال خواندن دعای نجات تجسم می‌کنم. همون روز دعوتش کردم به کلیسا و هر بار با عشق و تشنگی برای مسیح می‌اومد کلیسا. یک‌سال چنان رشد کرده بود که قدم‌به‌قدم توی جلسه‌ها ازش برکت می‌گرفتم. تا اینکه یه روز از طریق شبان کلیسا ازم درخواست ازدواج کرد و منم پذیرفتم. الانم دو تا فرزند داریم که دوقلو هستند و ۴ ساله. هیچ وقت فکر نمی‌کردم بخوام ازدواج کنم. چون همیشه بعد از خروجم از ایران می‌گفتم فقط درس، ولی خوب خدا برنامه و طریق دیگه‌ای داره... البته درس رو با کمک عادل تموم کردم و حمایت‌های اون واقعاً برام اهمیت داره. پدر عادل هم دو سال پیش ایمان آورد و خیلی خوشحال میشیم اگر شهادت پدر عادل رو هم بشنوید.

**خدا رو شکر واقعاً، حتماً.**

**دروود به شما برادر و پدر عزیز. خوشحالم که می‌تونم با شما صحبت کنم.**

سلام، محمد هستم. من هم خوشحالم با شما صحبت می‌کنم. راستش سنم رو دقیق نمی‌دونم ولی بیشتر از ۵۸ بهار رو به یاد دارم. شاید ۶۲ یا ۶۳ سالمه ولی واقعا مشخص نیست.

**خدا رو شکر برای وجودتون. کمی از خودتون و عادل برامون بگید. می‌خواهیم بدونیم وقتی عادل خواست افغانستان رو ترک کنه چه اتفاقی افتاد؟**

مادر بچه‌ها وقتی عادل کوچک بود فوت کرد و خواهر بزرگشون کارهای اونها رو می‌کرد. دو تا دخترم رو شوهر داده بودم و فقط خواهر بزرگشون مونده بود و شده بود مادر همه اونها.

عادل از بچگی همش بهونه می‌گرفت و از نبودن شکایت می‌کرد و همیشه می‌خواست با من بیاد به سر کار. تا به روزی اومد و گفت از این شرایط خسته‌ام و می‌خوام برم اروپا. خلاصه با هزار تا راه بالاخره اجازه من و خواهرهاش رو گرفت تا با به سری از دوست‌هاش مسافر بشن و برن. عموشون اومد و بهش گفت که اونجا میری مراقب باش دین و ایمونت رو نذرند، تو اروپا اینجوریه...

منم راستش خیلی ترسیده بودم و فکر می‌کردم اگه عادل بره و دین و ایمونش رو بدزدند من شرمنده خدا و پیغمبر و همه افغانستان میشم و از شرم نمی‌تونم سرم رو بالا بیارم. خلاصه قول داد و رفت. منم پسر یکی از دوستانم رو باهاش همسفر کردم تا مراقبش باشه ولی به عادل نگفتم.

رفتن و چند هفته بعدش خبر رسید که توی اون جایی که هستن به آدم مسیحی هست و داره به اینها در مورد مسیح میگه. اینقدر عصبانی شده بودم که شیونه می‌خواستم برم دنبالشون و با کتک برشون گردونم. مدام از این و اون می‌پرسیدم چطوری برشون گردونم و از این حرف‌ها که خبر رسید عادل یکی رو با چاقو زده و طرف داره می‌میره و عادل هم تو دردسر افتاده.

شب هزار تا فکر اومد تو سرم. رفتم خونه عموی عادل و اونم ترس من رو بیشتر کرد. گفت الان این به مسیحی رو چاقو زده و اگه بمیره عادل رو می‌گیرن و اذیتش می‌کنند و تو اخبار نشونش میدن و آخرشم می‌کشش. منم دست و پام می‌لرزید و دنبال راهی بودم که نجاتش بدم.

### واقعاً الان دارم وصف می‌کنم شما چه شرایط روحی‌ای داشتید اون شب. با خود عادل هم تونستید صحبت کنید؟

نه. نمی‌خواستم بفهمه، ولی همون شب تصمیم گرفتیم که بگیم فرار کنه، ولی فهمیدیم نمی‌تونه چون توی کمپ بود. راستش اون شب به قدری ترسیدم که توی دلم از خدای اون پسره که چاقو خورده بود خواستم اگه خداست شفا بده و اون پسر زنده بمونه. یعنی حتی از خود مسیح طلبیدم گفتیم من کاری ندارم تو خدایی یا نه ولی این رو درست کن.

خلاصه دو سه روز گذشت و نتونستم خبری بگیرم و همش فکر می‌کردم گرفتنشون و الان که تو اخبار پسر رو نشون بدن. روز سوم بود که خبر اومد اون پسره حالش خوبه و اصلاً چیزی نگفته و عادل هم سلامت و در امان هست. کلی خوشحال شدم و همه جا شیرینی پخش کردم و توی دلم حتی مسیح رو شکر کردم و گفتم اگر تو کردی هم شکر.



تازه فهمیدم اونی که نمی‌فهمیده من بودم نه مسیح...

تو شادی بودم که پسر دوستم که توی کمپ با عادل بود خبر داد عادل مسیحی شده و رفته کلیسا و با اون پسر مسیحی حسابی دوست شده که انگار آسمون و زمین رو روی سرم خراب کردند. اولش کلی نفرینشون کردم و گفتم کاش مرده بود، کاش می‌گرفتن و می‌کشتن عادل رو. بعدم شروع کردم به مسیح بدو بیراه گفتن و اینکه چرا عادل اینکارو کرده.

تصمیم گرفتم کلاً انکار کنم که همچین پسری دارم و تو کل فامیل و آشنا گفتم من عادل رو نمی‌شناسم و دیگه پسر منم نیست. یک سالی کلاً ازش نمی‌خواستم خبر داشته باشم ولی می‌دونستم میره کلیسا و ماجرا ادامه داره تا اینکه عادل به خواهرش زنگ زد. گفته بود می‌خواد ازدواج کنه با یک خانم پرستار و از این حرف‌ها ولی آخرش گفته بود رفتم و از کشیش کلیسا خواستگاریش کردم وقتی این رو شنیدم حسابی عصبانی شدم و فهمیدم نسلم داره مسیحی میشه. نوهام مسیحی میشن در آینده و بی‌دین و ایمان. گفتم دختر کشیش می‌خواد بگیره؟ خواهرش گفت: «نه، مسیحی‌ها از کشیش خود اجازه می‌گیرن» و کلی هم به کشیش فحش دادم. کلی هم به مسیح که بچه منو از راه بدر کرده بود.

از عصبانیت نمی‌تونستم بخوابم، رفتم تو حیاط و تکیه زدم به درخت و همونجا نشستم. نمی‌دونم چی شد، چشمم داشت گرم می‌شد که دیدم توی حیاطمون به آقای سفید پوش و نورانی خیلی بزرگ جلوی پام زانو زده. بهش گفتم: «دارم می‌میرم؟» گفت: «نه. من مسیح هستم. مگه نگفتی اون شب توی خونه برادرت که بسرت رو نجات بدم؟ منم نجات دادم. این خواسته خودت بود...» گفتم: «نه، من گفتم اون پسره رو زنده نگه داری تا پسر من نجات پیدا کنه...» لیخند زد و گفت: «خوب دقیقاً همین کار رو کردم تا بسرت نجات پیدا کنه...» هر چی می‌گفتم انگار نمی‌فهمید چی می‌گم... هی می‌گفت: «من همین کار رو کردم...»

چشمم رو باز کردم صبح شده بود. با خودم درگیر بودم. شماره عروس جدیدم رو از خواهر عادل گرفتم و رفتم مخابرات. نمی‌خواستم از خونه زنگ بزنم. دختره گوشی رو برداشت و هی گفت الو و منم حرف نزد، ترسیده بودم. خلاصه بار سوم برداشت و گفت: «صدا نمی‌یاد.» گفتم: «من بابای عادل.» به دفعه با چنان محبتی گفت سلام پدر جون که انگار تمام وجودم از لذت محبتش لرزید. دیگه نتونستم باهاش بد صحبت کنم و اونم مدام از عادل گفت و محبت خدا و خدمت عادل.

روز بعد دوباره رفتم بهش زنگ زدم. به چیزی منو می‌کشوند برای زنگ زدن به عروس و هر بار وقتی باهاش حرف می‌زدم آرامش می‌اومد. خلاصه شده بود کار هر روزم تا اینکه به بار بهش گفتم: «من به مسیح فحش دادم.» با صدای آرامش بخشش گفت: «پدر جون خیلی‌ها بهش فحش دادن و میخ زدن و رنجش دادن ولی بخشیدشون.»

گفتم: «خب بعد تو خوابم دیدمش. نمی‌فهمید چی میگم.» خوابم رو برای عروس تعریف کردم و گفتم: «خب مسیح راست میگه، نجاتش داده دیگه...» گفتم: «انگار تو هم نمی‌فهمی چی میگم، نه؟» گفتم: «نجات از زندان و دستگیری نبوده فقط، بلکه نجات یعنی نجات از اسارت و بندگی گناه.» کلی برام از نجات گفت. تازه فهمیدم اونی که نمی‌فهمیده من بودم نه مسیح...

### واقعاً زبانم بند اومده بود وقتی صحبت می‌کردید. شکر برای خداوند، چرا با عادل حرف نمی‌زدید؟

راستش هم ناراحت بودم هم خجالت زده. ولی به روز تولد مسیح بود که زنگ زدم به عروس و گفتم می‌خوام تولد مسیح رو جشن بگیرم و مسیح رو بیارم تو زندگی و خونمون. دعای نجات خوندم، بعد عروس گفت محبت مسیح رو ببر تو خونه. رفتم برای همه بچه‌ها هدیه خریدم. اون‌ها حتی تولدشون نمی‌دونستن کی هست و هیچوقت هدیه نگرفته بودند. خیلی تعجب کرده بودن و در عین حال خوشحال. بعد فهمیدم خواهر عادل هم میدونه و ایمان آورده و از من می‌ترسیده که بگه. خلاصه اون سال تولد مسیح تو خونه ما بود و شروع تولد خودم در مسیح. الان شکر می‌کنم که نسلم داره مسیحی میشه.

### شکر واقعاً. الان دعای شما چیه؟

الان دعای من برای افغان‌هاست که واقعاً بیان و بچشند. دعای من اینه شجاع باشم و مثل عروس آرامش مسیح از من بیرون بیاد. دعا می‌کنم همه نجات پیدا کنند و بفهمن که نمی‌فهمن. دعای من اینه مسیح تو همه خونه‌های افغانستان بره و همه در مسیح باشن.

### آمین. خدا رو شکر برای این خداوند.





سلامی دوباره به شما همراهان صفحه هنر در شهر! نوروز فصل تازه شدن و احیای دوباره بر تک تک شما مبارک. آمین که با خواندن مطالب این صفحه دید و نگاهی تازه از کلام خداوند بگیریم. در این شماره و شماره بعد نگاهی به آثار «پیتر ارتسن» خواهیم داشت.

پیتر نقاش هلندی که بخاطر قد بلندش به «لانگ پیر» ملقب بود در سال های بین ۱۵۰۸ تا ۱۵۷۵ میلادی می زیسته است. او که نقاش سبک «نتریسیم» (تکلف گرایی) است بیشتر به دلیل خلق آثار واقع نما که درون مایه فردی یا اجتماعی دارند و تلفیق آن با سبک طبیعت بی جان، به شهرت رسیده است.



ارتسن در اغلب نقاشی هایش صحنه هایی از کتاب مقدس را در پس زمینه به تصویر کشیده است. نقاشی های او بیشتر حاوی اخلاق و باورهای روحانی بوده و در فضای داخلی کلیسا استفاده می شد. شما را دعوت می کنیم تا با ما همراه باشید.

### شفای مرد مفلوج



این تابلو چوبی رنگ روغن به ابعاد ۵۶ در ۷۵ سانتی متر، اندکی قبل از مرگ ارتسن در سال ۱۵۷۵ خلق شده است؛ در «موزه ملی آمستردام هلند» نگهداری می شود. هنرمند در این اثر داستان شفای مرد مفلوج از کتاب انجیل «یوحنا باب پنجم» را به زیبایی به تصویر می کشد:

گروهی از بیماران و مفلوجان، بیرون حوضی که به زبان عبرانیان «بیت حسدا» نام داشت، در کنار «دروازه گوسفند» در «اورشلیم» منتظر هستند. آنها باور داشتند که هر صبحگاه فرشته ای آب را به حرکت در می آورد و اولین نفری که پس از حرکت آب وارد حوض شود، شفا خواهد یافت. یکی از این مفلوجان ۳۸ سال، منتظر این

معجزه بود. سپس عیسی که در روز شبات از آنجا عبور می کرد و از او پرسید: **آیا می خواهی شفا یابی؟** مرد لب به شکایت گشود که کسی را ندارد تا او را به داخل حوض بیندازد و همین باعث می شد تا همیشه دیر کند و نتواند اولین نفر وارد حوض شود. سپس عیسی به او می گوید: **«برخیز، بستر خود را بگیر و راه برو.»** مرد در دم شفا می یابد. بسترش را بر دوش گرفته و شروع به راه رفتن می کند؛ عملی که در شبات ممنوع بود! گروهی از یهودیان در این مورد با مرد شفا یافته سخن می گویند که «ارتسن» این صحنه را در سمت راست پس زمینه نقاشی به تصویر کشیده است. این نقاشی به طور همزمان قسمت های دیگری از این واقعه را نیز

نشان می دهد. زیر سقف حوض فرشته ای در حال فرود آمدن است و در سمت چپ صحنه ای است که از یک بیمار مراقبت می شود؛ از این صحنه خاص اینطور برداشت می شود که ممکن است این تابلو توسط یک بیمارستان سفارش داده شده باشد. بر سر در ورودی عبارت «IOA VC» نقش بسته که به معنای «یوحنا باب پنج» می باشد، یعنی قسمتی که داستان در آن نقل شده است. به راستی که نقاش با هنرمندی تمام، نشانی واقعی تنها چشمه حیات را به ما یادآور شده، کلام خدا و کلمه خدا عیسی مسیح. شاید تاکنون هر کدام از ما برای رهایی از بارها و مفلوجی ها در چشمه ها و حوض های بسیاری تن شسته باشیم و نه تنها شفا نیافته ایم بلکه خسته تر و مایوس تر بر بارهای خود نیز افزوده ایم.

### امروز دعوت خدا از تک تک ما این است «آب را از منبع آن بنوش».

بیایید در این فصل تازه ما نیز مسیر تازه ای که همانا تنها مسیر

حقیقت و آزادی است برگزینیم و تن و جان خود را در تنها چشمه حیات جاودان یعنی عیسی مسیح بشوینیم که قادر است ما را از تمام درماندگی ها و فلج شدگی ها شفا بخشد.

### عیسی و زن زناکار



اثر بعدی که به بررسی آن می پردازیم نقاشی رنگ روغن به ابعاد ۱۲۲ در ۱۷۷ سانتی متر است که در «موزه هنری اشتادل، فرانکفورت» نگهداری می شود.

پیتر ارتسن داستان زن زناکار در کتاب «انجیل یوحنا باب هشت» را در پس زمینه اثر به تصویر می کشد و در پیش زمینه تابلو، صحنه بازار توجه را به خود جلب می کند. او از همین ترکیب بندی مشابه در موقعیت های دیگری نظیر «عیسی در خانه مریم و مارتا» استفاده کرده است.

مردمی که در بازار حضور دارند پوشش مربوط به قرن ۱۶ را به تن دارند. کالاهای متفاوتی نظیر «تخم مرغ، میوه، طیور، نان و ظروف سفالی» در

حراج بازار دیده می شود. پرندگان در این تصویر ممکن است معنای سمبولیک داشته باشند همانطور که کلمه «پرنده داری» در زبان هلندی مفهومی جنسی دارد.

داستان از این قرار است که مذهب یهود زنی را که به اتهام زنا دستگیر کرده اند نزد عیسی می آورند و تقاضا می کنند که سنگسارش کنند تا از این طریق عیسی را بیازمایند. عیسی پاسخ می دهد: **«از میان شما هر آن کس که بی گناه است، نخستین سنگ را بزند.»** سپس مذهب یهود صحنه را ترک می کنند؛ زن می ماند و عیسی با نوشتن روی شن به تعلیم خود ادامه می دهد.

گروهی که با عیسی همراهند پوششی بر تن دارند که مردم قرن ۱۶ فکر می کردند در زمان عیسی رایج بوده است. زن، که نقاش او را در لباس عروس رایج آن زمان به تصویر کشیده در مقایسه با سایر شخصیت ها دارای صورتی رنگ پریده تر است، گویا این عروس قبل از اینکه سنگ ها بخواهند او را بکشند، مرده است؛ دنیا و گناه او را کشته است. عروسی که در دنیا به خاطر اشتباهات محکوم است و اثری از حیات در او دیده نمی شود ولی هیچ کس در بازار دنیا توجهی به او ندارد. عروس رنگ پریده، نمادی از کلیساست؛ ما که قبل از ایمان در محکومیت گناه بودیم و هیچ کس به ما توجهی نداشت.

بازار نمادی از دنیای حقیقی و امروزی ماست جایی که همه قریب به اتفاق در فکر زندگی خودشان و نیازهایشان هستند، هیچ کس به دیگری توجهی ندارد و اگر کسی هم به دیگری توجه دارد فقط برای قضاوت است.

مسیح اما متفاوت از دنیا و مردم دنیا، با زن رفتار می کند. این زن در ملاقات با عیسی اول بخشیده شده و بعد به او حیات داده می شود. عیسی به او می گوید: «برو و دیگر گناه نکن.»

بازار این دنیا نیز هر روزه کالاها و اجناس متفاوت و رنگارنگی به ما عرضه می کند. ولی حقیقتاً نیاز جامعه انسانی امروز نه این زرق و برق و رنگارنگی بلکه بخشش و فیضی است که ما تنهای تنها در عیسی مسیح یافت می شود. بخششی که ما را از گذشته گناه آلود که دنیا سعی در محکوم کردنش دارد؛ جدا کرده و در مسیر بخشش، پذیرفته شدگی، ایمان و رابطه با خداوند حقیقی قرار می دهد.

آمین که در سال جدید در این مسیر قدم برداریم.



## نگاهی به سینمای جهان



### خلاصه فیلم

پیت «ماوریک» میچل (تام کروز) بعد از خدمت بیش از سی ساله خود که جزو برترین خلبانان نیروی دریایی بود، حال به جایگاه شایسته (تاپ گان) برای انجام عملیات خاص ارجاع می‌شود. درحالی‌که ماوریک افتخارات زیادی کسب کرده است، سرکشی‌های مکررش، او را از رتبه افسر پرچم‌دار دور نگه داشته‌است و دوست و رقیبش تام «آیس‌من» کازانسکی (وال کیلمر) به طور مداوم از او محافظت می‌کند. آیس‌من که اکنون «فرمانده ناوگان اقیانوس آرام ایالات متحده» است، دوباره ماوریک را به پایگاه هوایی «جزیره شمالی» فرستاده و زندگی حرفه‌ای او را نجات می‌دهد، اما دیگر دوره هواپیماهای سرنشین‌دار رو به پایان است. ماوریک درحالی‌که سعی دارد کار گروهی را به شاگردانش بیاموزد و آنها را متقاعد کند که این مأموریت قابل اجراست، با ترس‌های خود در مورد «گوس»، (آنتونی ادواردز) دوست و همکار خود روبرو می‌شود و محکومیت‌ها در رابطه با مرگ او به سراغش می‌آید و حال «روستر»، (مایلز تیر) پسر گوس که در عملیات جدید با ماوریک پرواز خواهد کرد وی را دچار نگرانی و عذاب وجدان می‌کند. ماوریک در تصمیم‌گیری برای فرستادن روستر به این عملیات مستأصل است و شک‌های خود را با آیس‌من در میان می‌گذارد، آیس‌من نیاز نیروی دریایی به او خاطر نشان می‌کند. ادامه داستان چالش او با تیم و انجام مأموریت اوست...



### شناسنامه فیلم

فیلم «تاپ گان ماوریک: Top Gun: Maverick» یک فیلم درام اکشن آمریکایی محصول سال ۲۰۲۲ است که به کارگردانی «جوزف کوشینسکی» ساخته شد و به اکران در آمد. نویسندگانی همچون «ایرن کروگر، اریک وارن سینگر و کریستوفر مک کوری» در خلق داستان این فیلم با هم همکاری کردند و بر پایه داستانی

از «پیتر کریگ» و «جاستین مارکس» ساخته و پرداخته شد. این فیلم در حقیقت ادامه تاپ گان در سال (۱۹۸۶) می‌باشد.

بازیگران این فیلم عبارتند از «تام کروز» در نقش خلبان آزمایشی کاپیتان پیت «ماوریک میچل»، در کنار «مایلز تیر، جنیفر کانلی، جان هم، گلن پاول، لوییس پولمن، اد هریس، مونیکا باربارو و وال کیلمر». جوزف کوشینسکی فیلم‌هایی همچون فراموشی (Oblivion)، ترون: میراث و اسپایدرهد (Spiderhead) را در کارنامه خود دارد که در بعضی از

این فیلم‌ها با تام کروز همکاری کرده است. شایان ذکر است فیلم تاپ گان ماوریک دومین فیلم پرفروش در دوران کرونا در سال ۲۰۲۲ شد و پرفروش‌ترین فیلم دوران حرفه‌ای تام کروز است.



## بررسی فیلم

ماوریک در فیلم به عنوان کسی که پایش را از مرزها فراتر می‌گذارد شناخته می‌شود. او به آینده می‌نگرد و فراتر از حد تصور حرکت می‌کند.

ماوریک زخم‌هایی از گذشته خود دارد که در مسیر مأموریتش این زخم‌ها می‌خواهند مانع حرکت او شوند، اما با مشورت، پذیرش و باور آنچه بدان فراخوانده شده قدم برمی‌دارد و در این مسیر زخم‌هایش نیز شفا می‌یابد.

در فیلم یک رهبری مقتدرانه را شاهد هستیم که نه تنها به انجام مأموریت می‌پردازد بلکه، با از خود گذشتگی اهمیت زنده بازگشتن از مأموریت را نیز برنامه‌ریزی می‌کند. رهبر تیم در حین تمرین‌های سخت، آنها را برای یک مأموریت موفق آماده می‌کند.

شاید تمدن و پیشرفت دنیا، نیروی انسانی را به سمت بی‌ارزش بودن برد اما این فیلم اهمیت جان انسان‌ها و قوه انتخابشان را به ما یادآور می‌شود. تاپ گان ماوریک نشان می‌دهد که چقدر مهم است تا در خوانندگی خودمان بمانیم، وقتی ماوریک دیگر پشتیبانی ندارد و از مقام رهبری عزل می‌شود باز هم راهی پیدا می‌کند تا مأموریت و خوانندگی خود را به اتمام برساند. این فیلم همچنین کار گروهی و در بدن بودن را کامل نشان می‌دهد. یک تیم که باید برای کسب موفقیت

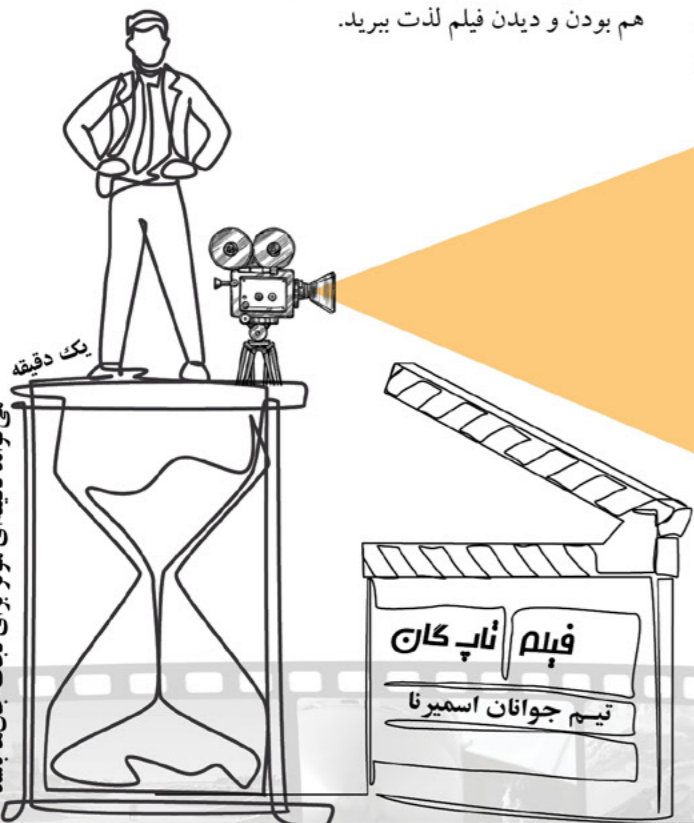
تعلیم‌پذیر بوده و در تجربه، روش‌های دید گسترده‌تری داشته باشند؛ اینکه باید همه تیم با هم هماهنگ باشند و در زمان‌های مشخص به هدف برسند تا بتوانند عملیات را کامل انجام دهند.

در این فیلم نکته قابل تأمل دیگر اهمیت زمانبندیست؛ دو دقیقه‌ای که سرنوشت را تغییر می‌دهد. ساعت‌ها تمرین برای دو دقیقه سرنوشت ساز! گاهی به زمان‌هایمان به گونه‌ای می‌نگریم که گویا تا ابد زمان داریم اما یک دقیقه می‌تواند دقیقه‌ای موثر برای نجات جان‌ها باشد.

امروز ما نیز به کلیسا دعوت شده‌ایم تا با رهبری عیسی که به فکر حیات ماست، بتوانیم در دقیقه‌های حساس زندگی در یک تیم و بدن، مژده نجات را بدهیم.

بلی زندگی پر از مأموریت‌های پرخطر و سرنوشت‌ساز است که لازم است برای آن تجهیز و فرستاده شویم.

فیلم تاپ گان ماوریک فیلمی بسیار مهیج با سکانس‌های اکشن است که در این حین و در بطن خود آموزه‌های بسیاری را دارد. در آخر، این فیلم زیبا را به شما پیشنهاد می‌کنیم تا در کنار خانواده خود از با هم بودن و دیدن فیلم لذت ببرید.





## بررسی فیلم

چه بسیاری از ما که با نقاب‌ها و هویت‌های پوشالی و غیر حقیقی که دنیا، جامعه و حتی با انتخاب‌های فرهنگ و خانواده برایمان رقم خورده است، سعی داریم که با شکست هر نقاب بر پس نقاب دیگری فرو رویم و نقش جدیدی در این زندگی دو شخصیتی ایفا کنیم. حال آنکه مسیح ما را به زندگی در تولد تازه و حقیقی دعوت می‌کند. به زندگی‌ای که در آن چیزهای کهنه و مرده در گذشته است و در مسیح اینک شروعی تازه شکل خواهد گرفت ولی این بار در حقیقت و راستی، نه در پس نقاب‌هایمان. او هویت گمشده ما را به ما می‌شناساند و با شفای زخم‌هایمان، ما را در قدم برداشتن در این زندگی راستین رهنمود خواهد کرد. امروز اگر صدای او را می‌شنوید پاسخ دهید.....

فیلم از نگاهی به چند نسل، حکایت دارد. ژوین... جوانی که با انتخاب خانواده خود در شرایط و موقعیتی قرار گرفته است که باید بدور از جامعه هم زبان خویش، بین کشمکش‌های فرهنگی خانواده‌اش در دیار و فرهنگی غریب هویت و نقش خود را پیدا کند؛ جوانی که هنوز برای آینده خود هدفی ندارد و گوش به فرمان کسی است تا به او بگوید چه باید انجام دهد. او وارد فرهنگ و هویتی می‌شود که برایش غریب است و حال غریب فرهنگی لس آنجلس را اینبار در دیار خود «تهران» نیز تجربه می‌کند. ژوین پیرو دوست و همسایه قدیمی خود و هم پیرو تصمیمات آنها است، چرا که آنچه آموخته و در آن رشد کرده است همین است. بهروز که با اشتباهات خانواده و پدر خود در دسری را یدک می‌کشد که سال‌هاست او را وادار به اشتباهات کوچک با دردسرهای بزرگ کرده است، چرا که نه تنها از هویت خود دور است بلکه، خفا و تاریکی مدام او را فرا گرفته است که نقاب‌های دیگر بر چهره بزند تا شاید از آنچه از او ساخته‌اند دور شود.



### خلاصه فیلم

فیلم داستان دو نسل، دو مرد و دو شخصیت ایرانی است که از «شهر فرشتگان»، «لس آنجلس» هر یک بنا به هدفی، ناگزیر به بازگشت به وطن می‌شوند. «ژوین» (ژوین رهبر) که در پی مرضی مادرزگش به ایران برمی‌گردد و در این راه با دختر رویایی خود که مدت‌هاست آن را فقط بر اینترنت و رسانه‌های اینترنتی می‌شناسد روبرو می‌شود و تجربیاتی از آنچه سال‌ها از آن دور شده است را می‌یابد. از طرفی «بهروز» (پرویز پرستویی) که در پی پس گرفتن تابلوی مفقودی و ر بوده شده توسط پدرش و ثابت کردن بی‌گناهی و بدست آوردن آزادی و هویتش پا به تهران شلوغ و آلوده می‌گذارد و در این راه او نیز عشق و هویتی تازه برای خود می‌یابد ولی اینبار حقیقی و قابل لمس....



نگاهی به سینمای ایران  
سینمای ایران

**شناسنامه فیلم**  
«لس آنجلس تهران» فیلمی به تهیه‌کنندگی و کارگردانی «تینا پاکروان» محصول ۱۳۹۶ است که مناسفانه در نظر منتقدان کاری ضعیف و تهی لقب گرفت؛ اما امروز با نگاهی به این طنز «اجتماعی-فانتزی» سعی داریم تا بیاموزیم که درباره آنچه می‌بینیم و برای آن زمان گذاشته‌ایم گفتگو کنیم و برای جوانان و حتی کودکان لحظات شادی را فراهم و از آن نیز برکت خود را دریافت کنیم. بازی بازیگران بنامی همچون «پرویز پرستویی، مهناز افشار، گوهر خیراندیش و ماهایا پطروسیان» ما را به تأملی در آنچه ساخته شده است بیشتر سوق می‌دهد.



فیلم  
لس آنجلس  
تهران  
تیم جوانان اسمیرنا

## معرفی کتاب

نام کتاب: بی رقیب

نام نویسنده: لیزا بیور



کتاب «بی رقیب» یکی از کتاب‌های «لیزا بیور» ما را تشویق می‌کند تا گوش‌هایمان را به صدای وعده خدا از آسمان تیز کنیم و در پی مقایسه کردن نباشیم تا آنچه مخصوص خودمان است را دریافت کنیم.

در دنیای تاریکی که همه در رقابت این هستند که برتری خود را نشان دهند ما چگونه می‌توانیم پیروز باشیم؟ لیزا در این کتاب ما را دعوت می‌کند تا هویت این را که، چه کسی هستیم و برای چه خوانده شده‌ایم را بیابیم و با این حقیقت روبرو شویم که تنها خداوند لشکرها پیروز است و کاری که ما می‌کنیم این است که باید انتخاب کنیم تا در جایگاهی که خوانده شده‌ایم بایستیم. او ما را تشویق می‌کند که دیدگاه برتر خداوند را درک کنیم و بدانیم نگاه خدا به دیگران چیست؟

او در ابتدا در مورد محبت خدا به ما می‌نویسد، محبتی که به تک به تک فرزندان یکسان نیست، بلکه منحصر به فرد است. اگر کلمه یکسان را به کار ببریم یعنی ما می‌توانیم عشق خدا را اندازه‌گیری و جایگزین کنیم، یعنی دیگری نمی‌تواند جای کسی دیگر را پر کند. اما خدا ما را منحصر به فرد دوست دارد، خاص خودمان، به گونه‌ای که در برابر محبت او نسبت به ما یا دیگران رقیب و مافوقی وجود ندارد.

هیچ کس شبیه دیگری نیست و همه اینها به این معناست که محبتی غیر قابل اندازه‌گیری و خستگی ناپذیر برای ما در کار است که نیازی نیست برای جایگاهمان بجنگیم و یا محبت خداوند را به خود جلب کنیم. هیچ کس نمی‌تواند ما را حذف کند یا جایمان را بگیرد. (ما رقیبی نداریم)

«زیرا همان گونه که هر یک از ما را بدنی واحد است که از اعضای بسیار تشکیل شده و کار همه این اعضا یکسان نیست، ما نیز که بسیاریم، در مسیح یک بدن را تشکیل می‌دهیم و هر یک، اعضای یکدیگریم.» (رومیان ۱۲: ۴-۵)

«کدام درخشان، برون و الهام بخش»  
«عشق من، جان من، آرزوی من»  
در عصر سردرگمی  
و پریشانی، پذیرای  
هویت و هدف خود باشید



در ادامه لیزا نگاهی به بی‌رقیب بودن خداوند می‌اندازد؛ (اشعیا ۴۰: ۱۸ و ۲۵-۲۶) «پس خدا را به که تشبیه می‌کنید؟ و کدام شباهت را با او قیاس توانید کرد؟ آن قدوس می‌گوید: مرا با که قیاس می‌کنید، تا با او برابر باشم؟ چشمان خود را به اعلی برافرازید و ببینید: کیست که اینها را آفرید؟ کیست که لشکر اینها را به شماره بیرون می‌آورد، و آنها را جملگی به نام می‌خواند؟ به سبب کثرت قوت و عظمت قدرتش هیچ یک از آنها گم نخواهد شد.»

همچنین از ما می‌پرسد که ما عیسی را چه می‌نامیم؟ اگر او را معلمی نیکو می‌گوییم او ما را راهنمایی می‌کند، اگر مشاوره حکیم می‌نامیم پس هر آنچه می‌گوید حکیمانه است. اسلام عیسی را پیامبر و شفا دهنده می‌داند، این القاب هر کدام جداگانه واقعیت وجودی او هستند اما به شکل خرده واقعیت‌هایی از آنچه او هست. اعتراف به اینکه عیسی خدای زنده است، پُلی بر روی شکاف بین ما و خدا می‌شود که نتیجه آن نجات است.

لیزا بعد از آن به بررسی وعده بی‌رقیب خدا به ابراهیم و سارا می‌پردازد. اینکه چگونه خداوند وعده خود را تحقق داد با اینکه سارا در دل خودش خندید که این چگونه ممکن است، حتی تلاش‌های انسانی بسیاری کرد و شکست خورده، تهی و زخمی بود اما وعده تحقق یافت.

او از ما دعوت می‌کند که مخفی نشویم، در مقابل اشتیاقی که خدا در قلبمان ایجاد می‌کند، توانایی ثمر بخش بودن و پیش رفتن را نیز به ما می‌بخشد. این قوت زمانی می‌آید که خداوند، زندگی‌مان را با وعده‌های خود ملاقات کند. حقیقت این است که هیچ جانشینی برای شنیدن مستقیم صدای خدا وجود ندارد، باید وارد گفتگو با خداوند شویم، گفتگویی که سرنوشت ما به آن بستگی دارد.

ما به آنچه در زندگی‌مان نهفته است نیاز داریم؛ وقت آن نیست که مخفی شویم؛ آسمان شما را صدا خواهد زد و آن زمان وقت بیرون آمدن است، باید بیرون بیاییم و فریاد بزنیم که می‌خواهم بشنوم... اگر می‌خواهید یک زندگی بی‌نظیر داشته باشید باید دست از

مخفی شدن بردارید و بخشی از این گفتمان باشید. در فصل ششم با عنوان «جنسیت بدون رقیب» لیزا به کتاب «برخاستن ماده شیر» اشاره می‌کند، کتابی که شیرها را بهترین قاتلین و ماده شیرها را بهترین شکارچی معرفی می‌کند.

او از تجربیات شخصی در جنگ می‌نویسد که چقدر به زنان نیاز است. زنانی که قادر هستند فرهنگ‌ها را تغییر دهند و پیروزی به دست آورند و اینکه مردان جنگجویان خوبی هستند اما زنان هم باعث پیروزی‌های زیادی شده‌اند.

و اما هدف لیزا از نوشتن این فصل شفای هویت جنسی ماست. او می‌نویسد: چقدر از اینکه زن یا مرد هستید خشنود و راضی هستید؟ آیا درصدد هستید روحیه‌ای همچون مردان داشته باشید یا برعکس؟ آیا هر کدام از ما آنچه را که هستیم و خدا ما را با نقشه خود برای آن فراخوانده است می‌پذیریم؟

وقتی جنسیت خودمان را بپذیریم می‌توانیم در مسیر هدف و نقشه‌ای که خدا برای ما در نظر دارد قدم برداریم. خارج از آن، پیمان را در کفش دیگری کرده و به هدف نمی‌زنیم. اگر مادر هستید مسح مادری را بخواهید، اگر پدر هستید بگذارید که خداوند شما را مسح کند تا سرخانه‌ای باشید که خداوند سرور آن است. در نظم الهی بمانید تا پیروز باشید.

**به یاد داشته باشید که عروس خداوند از مرد و زن تشکیل شده است، او همگی ما را با آب کلامش شسته و هر دو جنس را با خون خود باز خرید کرده است.**

لیزا در ادامه از محبت و ترس می‌نویسد او اینطور می‌گوید: «ترس بزرگترین رقیب محبت است.»

ترس، آنچه را که محبت می‌خواهد به حرکت وا دارد، فلج و اسیر می‌کند، چه متوجه باشیم چه نه؛ محبت و ریسک، رابطه‌ای نزدیک با یکدیگر دارند. محبت انتخاب می‌کند، ترس عکس‌العمل نشان می‌دهد. محبت کامل، ترس را دور می‌کند. به هر حال محبت کنید اگر قصد دارید زندگی بسازید که دور از دنیای رقابت باشد باید فراسوی منطق و ظرفیت انسانی زندگی کنید.

محبت به امید تبدیل می‌شود و انتظارات به ناامیدی. وقتی شما انتظار بهترین‌ها را دارید و اطرافیانتان آنها را کمتر از آن انجام می‌دهند، ناامید می‌شوید. وقتی باور به بهترین‌ها دارید و آنچه نازل تر است را به دست می‌آورید، عکس‌العمل شما قضاوت و حذف کردن است، اما خداوند از ما هم انتظارات بالاتری دارد که ما با انجام ندادن آن از سمت او رد نمی‌شویم.

هر لغزشی، فرصتی برای آموختن است. در هر لغزشی، موانع و خطرات را باز می‌شناسیم. مطمئن می‌شویم که کمربندهایمان را

محکم بسته‌ایم. کلام را آنطور می‌خوانیم که مسیر پیش روی ما را روشن سازد. هر بار که برمی‌خیزیم، ظرفیت‌های ما افزایش می‌یابند، چشمه ما عمیق‌تر می‌شود و ظرفیت بیشتری برای آب حیات در چشمه خود ایجاد می‌کنیم، باید با واقعیت روبرو شویم.

لیزا ما را تشویق می‌کند تا با حقیقت کلام روبرو شویم و در پس ای کاش‌ها مخفی نشویم. بدانیم که آزمایشات و بیابان‌ها آغاز مکاشفه است. مشکل فریب این است که فریبکار است، راه‌هایی از فریب توبه است؛ وقتی حکمت خود را حماقت بدانیم و خود را در مقابل خداوند که حکیم مطلق است فروتن سازیم از فریب‌های می‌یابیم.

او در انتها اینطور می‌گوید: «شما به زندگی بی‌رقیب خوانده شده‌اید، پدری بی‌رقیب شما را دوست دارد و در زمانی بی‌رقیب زنده هستید. از قومی بی‌رقیب خوانده شده‌اید و خدایی بی‌رقیب را خدمت می‌کنید. با قربانی بی‌رقیب خریداری شده‌اید و اسمی بی‌رقیب به شما سپرده شده است. روحی بی‌رقیب شما را قوت بخشیده و به شعر و زبانی بی‌رقیب تبدیل شده‌اید. عضوی از بدنی بی‌رقیب هستید و با سلاحی بی‌رقیب تجهیز شده‌اید. در جنگی بی‌رقیب درگیر شده‌اید و به دعایی بی‌رقیب دعوت شده‌اید. روبروی شما فرصت‌هایی بی‌رقیب قرار گرفته، چون در موقعیتی قرار گرفته‌ایم که محصولی بی‌رقیب داشته

باشیم و سرنوشت ما برای ابدیتی بی‌رقیب

رقم خورده است! بیاید زندگی‌ای را

در پیش بگیریم که در زیبایی،

قدرت و پارسایی، بی‌رقیب و

بی‌همتاست و بدان دست یابیم...»

سوالات لیزا در هر فصل ما را

به تأمل در زندگیمان می‌خواند.

گرچه با تأمل و خواندن کتاب

جواب‌ها در آن نهفته است اما

این سوالات ما را با خودمان

روبرو می‌کند.

پر از تازگی خدا و

مسح خدا باشید.

نوروز مبارک





# کلیسا در جفا



## در جستجوی قدوس حقیقی و یافتن مسیح

چرا یک محقق اسلام شناس سابق اکنون مکانی امن برای دیگر مسلمانان سابق فراهم می کند تا در مسیحیت و رابطه با مسیح رشد کنند؟

«ولید» در حال راه رفتن در خیابان بود که سنگی به پشت او برخورد کرد. او نگاهی به پشت سر کرد و فریاد زد: «کار که بود؟» چند جوان که در امتداد خیابان راه می رفتند نگاهی گذرا به او انداختند و مغازه داران هم وانمود کردند که چیزی ندیده اند. همین که برگشت تا به راه خود ادامه دهد رگبار سنگ بود که بر سر و صورت او بارید. ولید می گوید: «من خیلی ترسیدم و از ترس جانم شروع به دویدن کردم.» وقتی ولید در حال بررسی زخم ها و کوفتگی های ناشی از پرتاب سنگ ها بود متوجه شد که برادران او در مسجد حالا دیگر برادران او نیستند بلکه تبدیل به دشمنان او شده اند. **زیرا او به تناقضات زیادی در قرآن اشاره کرده بود و سوالاتی در مورد عیسی پرسیده بود که نمی توانستند پاسخ دهند!**

### به دنبال اسلام و تبدیل شدن به محقق اسلامی

عمومی ولید که از یک خانواده کاملاً مذهبی بود، تصمیم گرفته بود که ولید از همان سنین جوانی دنباله روی تحصیل در زمینه اسلام شود. او در یادگیری زبان عربی چنان رشد کرد که بعدها توانست از یکی از دانشگاه های «مکه» بورسیه تحصیلی برای رشته «محقق اسلامی» دریافت کند. قرار بود بعد از اتمام تحصیلش در این رشته به کشور خود بازگشته و اسلام را ترویج و تعلیم دهد. بعد از اینکه او فارغ التحصیل شد به عنوان شیخ و معلمی که مورد احترام همه بود در مسجد تعلیم می داد و فارغ از خارجی

بودنش لباس مشایخ را بر تن می کرد و با اعضای برجسته جامعه در وعده های غذایی مشارکت می کرد. ولید می گوید: «در آن زمان خیلی به خودم می بالیدم و احساس می کردم که شخصیت خیلی مهمی هستم.» زندگی راحت و موفقش با خبر ابتلای او به سرطان به اتمام رسید! با وجود انجام چهار عمل جراحی دکترها از او قطع امید کردند. زمان به سرعت می گذشت و ولید به دور از خانواده با تمام توان خود دست به دامان خدا شد. او می دانست که در اسلام لیاقت او برای ورود به بهشت با مقیاس اعمال خوب و بد سنجیده می شود. اما آیا واقعاً اعمال خوب او در مقایسه با اعمال بدش بیشتر بود؟ مانند تمام مسلمانان جواب قطعی برای این سوال وجود نداشت. ولید به خوبی می دانست که حتی مذهبی ترین شیوخ نیز گناه می کردند. گاهی به یکدیگر توهین و از یکدیگر متفر بودند. او می دانست که رفتارشان با شرایط سخت موجود در قرآن مطابقت ندارد. در قرآن آمده که اگر به زنی خیره شوی و نگاه کنی مرتکب گناه شده ای و یا اگر از مسلمان دیگری متفر باشی و بخواهی او را به قتل برسانی گناه بزرگی مرتکب شده ای و دقیقاً بر خلاف مسیحیت، اسلام هیچگونه راه و یا پیشنهادی برای کفاره گناهان ارائه نمی دهد. با تمام این تفاسیر ولید اکثر وقت خود را در داخل مسجد به دعا و عبادت می گذرانید و تلاش می کرد تا ذهن و افکار گناه آلود خود را برای اطمینان از ورود به بهشت مهار کند. او حتی برای غذا خوردن هم دیگر بیرون نمی رفت تا مبادا در مسیر دچار وسوسه و یا مرتکب گناه شود لذا از دیگران می خواست تا برای او غذا تهیه کنند. یک روز بعد از صرف ناهار به خواب رفت و در خواب خواهر کوچک خود را دید که



با ریشخند به او می گفت: «واقعاً فکر می کنی که طاعات و عبادات شما باعث پاک شدن گناهان و رفتن به بهشت می شود؟» ولید با لرز از خواب بلند می شود و قرآن را تصادفی باز می کند و سوره ای که در آن به زندگی عیسی اشاره شده است باز می شود. وقتی شروع به خواندن می کند برای اولین بار متوجه می شود که قرآن جقدر متفاوت در مورد عیسی و محمد سخن گفته است. در سوره ۱۹ آیه ۳۳ در مورد معجزات و رستاخیز عیسی مطالبی درج شده است. ولید می گوید: «معجزات و آیاتی که عیسی به انجام رسانیده بود اصلاً قابل مقایسه با سایر پیامبران نبود.» ولید به فکر فرو رفت که چرا مسلمانان برای کمک و شفاعت به محمد رجوع می کنند. به کسی که مرده و به خاک سپرده شده است درحالی که عیسی از مردگان برخاسته و زنده است و برای داوری باز خواهد گشت. هر چند او هرگز با یک مسیحی صحبت نکرده بود و افکارش هم این بود که حتی لمس کردن کتاب پر از تناقض انجیل خود یک گناه است اما می دانست که مسیحیان در کجا عبادت می کنند. ولید مستاصل بین درست و نادرست، برای درک حقیقت خیلی عمیق تر شروع به خواندن قرآن کرد و سوالات او از مشایخ کلیسا در این زمینه آغاز شد و باعث به وجود آمدن شکاف بین او و جماعت اسلامی آنجا شد، تا جایی که او را تهدید کردند و درصدد کشتن او نیز برآمدند و کار به جایی رسید که سرانجام او را در خیابان سنگباران کردند. تنفر و حملات دوستان مشایخ منجر به این شد که او بیشتر به سمت مسیح گرایش پیدا کند و در همان شرایط برای اولین بار شروع به دعا در نام مسیح کرد. **«عیسی اگر زنده ای و شرایط مرا می بینی به من کمک کن.»** ولید بعد از اینکه توسط برادران مشایخش



طرد شد به جایی رفت که می‌دانست می‌تواند مسیحیان را در آنجا ملاقات کند. او برای کشف حقیقت آنجا را ترک کرده و به «اتیوپی» رفت.



### به دنبال صلیب

وقتی ولید به اتیوپی رسید هنوز مطمئن نبود که آیا می‌تواند کسی را پیدا کند که پاسخ پرسش‌هایش را بداند یا نه! او سرگردان در خیابان‌ها به دنبال صلیب می‌گشت زیرا تصورش این بود که صلیب بهترین راه برای رسیدن به یک کلیسا است. او سرانجام به یک کلیسا رسید و به محض ورود درخواست کرد که در مورد عیسی به او تعلیم بدهند و به سوالاتش پاسخ دهند ولی به جای پاسخ دادن به سوالاتش از او خواسته شد تا در مراسم کلیسایی روزهای یکشنبه شرکت کند. بعد از گذشت سه روز ناامیدانه تصمیم گرفت که به خود استراحتی بدهد و به همین منظور به یک سالن سینما تئاتر رفت و با شخصی که

کنارش نشسته بود شروع به صحبت کرد و گفت که برای چه منظوری به اتیوپی آمده است. در اواسط فیلم آن شخص ولید را از آنجا بیرون برده و تا نزدیکی یک کلیسا او را همراهی کرد. آن ساختمان بیشتر شبیه خانه بود تا کلیسا و صلیبی هم نداشت. اینبار بر خلاف برخوردی که کلیسای قبلی با ولید داشت شبان کلیسا در مورد توبه و بازگشت از گناه با او صحبت کرد و سپس او را به دست خادمی سپرد تا با او وقت بگذارد و به این ترتیب ولید به مدت سه ماه از طریق خادمین تعلیم گرفت. بعد از سه ماه که پول ولید رو به اتمام بود تصمیم گرفت که به کشور و نزد خانواده خود که مدت‌ها پیش آنها را ترک کرده بود بازگردد و کسب و کاری را راه‌اندازی کند. خانواده و اطرافیان او از تغییر رفتار و شرکت نکردن ولید در مراسم عبادتی و مذهبی خیلی زود متوجه شدند که او دیگر مسلمان نیست. شریک کاری او نیز وقتی متوجه این موضوع شد او را ترک کرد و ولید دوباره تنها ماند.



ولید و همسرش یاسمینا خانه معمولی و ساده خود را به عنوان کلیسا برای تعلیم و رشد مسیحیان در سختی اختصاص دادند.

ولید در حالیکه دلش می‌خواست کسی را پیدا کند تا در مورد ایمانش با او صحبت کند برای قدم‌های بعدی شروع به دعا کرد و به شکل کاملاً غیر منتظره‌ای، تلفنی از یکی از بستگانش به او شد و پیشنهاد داد که برای رفتن به کشور آفریقا به او کمک خواهد کرد. او مشتاقانه از این فرصت استقبال کرد و مدتی بعد در دوره مکاتباتی دروس «کتاب مقدس» ثبت نام کرد و شبان خود را با کسب رتبه‌ای بالا شگفت‌زده کرد. سپس به گروه بشارت در کلیسا پیوست و تمرکز خود را بر بشارت و ترویج کتاب مقدس به مسلمانان گذاشت. پیشینه او به عنوان یک شیخ و دانش عمیق او در مورد قرآن امتیاز ارزشمند و مناسبی بود تا بتواند به نرمی به مسلمانان نزدیک شده و بشارت دهد. او تجربه خود در مسجد و عدم توانایی خود به عنوان شیخ در جلوگیری از گناه را با آنها به اشتراک می‌گذاشت و می‌گفت که دستیابی به بهشت بدون عیسی ممکن نیست. خودش نیز در همین حین همچنان به آموختن و فراگیری کتاب مقدس ادامه می‌داد.

### پناه یافتن

در میان مسلمانانی که به مسیح ایمان آورده بودند خانمی بود به نام «یاسمینا» که همسرش او را به خاطر ایمانش رها کرده و طلاق داده بود. ولید می‌گوید: «با اینکه هیچگاه برنامه‌ای برای ازدواج نداشتم ولی بعد از ازدواج با یاسمینا توانستم بهتر از قبل خدمتم را به پیش ببرم. با گذشت ده سال از زمانی که دکترها به من گفته بودند که فرصت چندانی ندارم، من همچنان سلامت هستم و به همراه همسرم به دیگران به خصوص جوانان خدمت می‌کنیم.» بسیاری از ایمانداران که با آنها صحبت می‌کنیم نمی‌توانند با خانواده خود در مورد ایمانشان سخن بگویند و به همین منظور

مخفیانه در حیاط خلوت خانه یکی از اعضا جمع شده و مشارکت می‌کنند. شبانشان نیز از جوانان دعوت می‌کند و با آنها وقت می‌گذارد و دعا می‌کند. یکشنبه‌ها تنها فرصت آنها است که می‌توانند به دور از چشم خانواده‌های متعصب خود کنار هم جمع شوند و سوالات خود را مطرح و در ایمان خود رشد کنند. ولید و یاسمینا تصمیم گرفتند که خانه خود را به کلیسا اختصاص بدهند تا جوانان کلیسا بتوانند به راحتی رفت و آمد کنند و وقت بیشتری را برای مشارکت و تعلیم در اختیار داشته باشند. هر روز صبح جلسات

با رازگهان آغاز و بعد از ظهر با دعای دسته جمعی به پایان می‌رسید. آنها دیگر می‌توانستند ساعت‌ها به راحتی در آنجا با دیگر اعضا در مورد انجیل گفتگو و مشارکت کنند.

**ولید به آنها می‌گفت: «زمانیکه به مسیح ایمان آوردم مقام، کار، دوستان و خانواده‌ام را از دست دادم ولی خداوند مرا برکت داد و من حالا صاحب خانواده، خواهر و برادران بیشتری هستم.»**

با وجودی که او بیشتر تمرکزش را به شاگردسازی و تعلیم نوایمانان گذاشته است، ولی همچنان به بشارت و ترویج انجیل به مسلمانان مشتاقانه ادامه می‌دهد. او می‌گوید:



دو جوان در خانه‌ای که توسط سازمان مسیحی حمایت می‌شوند در حال دعا هستند. آنها در کشوری اسلامی که مسیحیان را تحت آزار و اذیت قرار می‌دهند زندگی می‌کنند.

«من در مقابل این مأموریت احساس مسئولیت می‌کنم و دلیل این که نجات را دریافت کردم این است تا از شاهدین مسیح باشم.» او و همسرش به خوبی می‌دانند که این مسیر خالی از خطر نیست. آنها چندین بار پیغام‌های تهدیدآمیز دریافت کردند ولی همچنان مشتاقانه به خدمت خود ادامه می‌دهند؛ حتی چندین بار مجبور شدند که منزل و آدرس خود را تغییر بدهند، اما ولید با وجود تمام سختی‌ها و موانعی که بر سر راه خدمتش قرار گرفته هدف اصلی خود را فراموش نکرده و می‌گوید

**«زندگی کوتاه است و مهمترین وظیفه‌ای که ما داریم اعلام کلام خدا به کسانی است که از آن آگاهی ندارند و بدون آنکه پیام انجیل را بشنوند از دنیا چشم برمی‌بندند. ما نمی‌توانیم این مهم را بینیم و خاموش بمانیم.»**



بر گرفته از مجله ندای شهدا



# سبک زندگی

## زندگی سالم

### باغبانی و تاثیر آن در سبک زندگی



سلام و درود به خوانندگان عزیز و همراهان صفحه سبک زندگی

نوروز و آغاز سال جدید را به شما تبریک عرض می‌کنیم آمین که در سال جدید با نو شدن ذهن و افکار، طراوتی نو و عشق و فصلی جدید در خداوندمان داشته باشیم. آمدن بهار و حس زیبای جوانه زدن شاخه‌های خشکیده و جریان روح حیات در آغازین روزهای سال نو همراه با سرودهای شاد پرندگان مژده آمدن بهار را به گوش باغ خزان زده می‌رساند.

باغبانی از جمله فعالیت‌هایی است که به انسان روحیه می‌بخشد و باعث طراوت و شادابی می‌شود و به منزلتان روح تازه‌ای می‌بخشد و سبز بودن گیاهان و گل‌های رنگارنگ یادآور حیات می‌شود و ما را به امیدوی زنده دعوت می‌کند. زمان‌هایی ذهن ما از حیات دور می‌شود اما با دیدن گل و گیاه در اطرافمان و همچنین مراقبت از



آنها اهمیت این حیات دوباره یادآور شده و تاثیر آن را در زندگی خود می‌بینیم.

● باغبانی برای افراد سالخورده نیز می‌تواند یک سرگرمی شاد و نشاط‌آور باشد.

بهترین فضای خانه که برای باغبانی و گل‌کاری و کاشت گیاه مناسب است بالکن‌ها و پشت پنجره‌های آفتابگیر است، دقت شود که کاشت گیاه مورد نظر به چه مقدار نور احتیاج دارد و با در نظر گرفتن میزان نور ورودی به منزل گیاه مورد نظرتان را برای پرورش انتخاب کنید.

● انواع سبزیجات در پشت پنجره‌های آفتابگیر با آبیاری مناسب، رشد خوبی خواهند داشت.

● گیاهانی مثل فلفل، گوجه، خیار در بالکن‌ها رشد خوبی خواهند داشت و اگر آفتاب شدید باشد باید آبیاری آنها را افزایش داد.

● اگر در منزل یا آپارتمانی که نور کمی دارد زندگی می‌کنید و علاقه زیادی به پرورش گل و گیاه دارید نگران نباشید درست است که نمی‌توانید گیاهانی مانند انواع سبزیجات و صیفیجات را پرورش دهید ولی گیاهانی هستند که با شرایط کم نور سازگارند، که می‌توانید از آنها استفاده کنید، مثل آگلونما، بامبو، گوش فیل، سانسوریا و.....

● باغبانی می‌تواند توانایی‌های متعددی را در کودکان نیز تقویت کند و همچنین فرصت خوبی را برای آموزش مهارت‌های متنوع در کودکان

فراهم می‌کند. **باغبانی تمام حواس کودک را درگیر کرده و به رشد آنها کمک می‌کند و حتی آشنایی با سبزیجات، گل و گیاه می‌تواند کودکان را تشویق به فعالیت مشترک بین والدین و رابطه با دیگران کند.**

دادن مسئولیت آبیاری گیاهان به کودکان فعالیتی خوب برای تمرین مسئولیت‌پذیری در آنهاست، با این سبک زندگی، کودکان می‌آموزند که فردی فعال و مقتدر و صبور در طول زندگی خود باشند.



سبز کردن سبزه که نزدیک به ایام عید نوروز انجام می‌شود را نیز می‌توان یکی از سرگرمی‌های جالب برای کودکان در نظر گرفت. می‌توانند هر روز با آبیاری آن رشد گیاه را دیده و از نتیجه کار خود لذت ببرند.

در این روزها که کم‌کم به پایان سال نزدیک می‌شویم یکی از هیجان‌انگیزترین تدارکات، کاشتن سبزه عید است که جزو گزینه‌های سفره هفت‌سین محسوب می‌شود.

تنوع زیادی در سبزه‌های هفت‌سین وجود دارد همانند عدس، گندم، خاکشیر، ماش و جو که سبزه گندم و عدس بین آنها محبوب‌تر است.

برای سبزه شدن خاکشیر تنوع زیادی در انتخاب ظرف است که یکی از آنها را با شما به اشتراک می‌گذاریم.

#### سبزه خاکشیر:

در این روش ابتدا بذر خاکشیر را به مدت یک شب خیس نمایید. ظرف سفالی

مناسبی همانند کوزه تهیه و روی آن را با پارچه تنظیف یا جوراب زنانه نازک بپوشانید و آن را خیس کرده و بذره‌های خاکشیر را که خوب لعاب داده‌اند با دست خیس روی کوزه سفالی بکشید توجه کنید که تمام ظرف به صورت یکدست با خاکشیر پوشانده شود سپس آن را پر از آب نمایید البته توجه داشته باشید که تا زمان سبز شدن خاکشیرها باید مرتب آن را با اسپری آب دهید؛ می‌توان به جای خاکشیر از بذر شاهی هم به همین طریق استفاده کرد.

ایده‌های جذاب و متنوع زیادی برای تزیین سبزه هفت‌سین وجود دارد برای کاشت سبزه کمی ذوق و خلاقیت داشته باشید و آن را در اشکال و طرح‌های زیبا و یا بر روی سطوح مختلف مثل کوزه، روی سطح عروسک، روی تکه سنگ، داخل تنگ شیشه‌ای، داخل پوسته تخم مرغ و

غیره قرار داده و یا این که می‌توان در لابلای سبزه از گل‌های زیبا استفاده کرد و با وسایلی همچون روبان و غیره آن را تزیین و زیبا کرد و به سفره هفت‌سین زیبایی خاصی بخشید.



# گلبرگ پسته

«ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید بلکه آنها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید.»

افسیان باب ۶ آیه ۴

امروز چقدر اهمیت دارد که فرزندان خود را در کارهایمان شرکت بدهیم تا حس ارزشمند بودن در خانه را بدانند و در کارهای خانه سهیم باشند. آنها را در کارها دخالت دهیم، با آنها مشارکت داشته باشیم تا آنچه را که در خداوند یاد می‌گیریم به آنها نیز یاد بدهیم.

در این شماره که در شلوغی‌های ایام نوروز هستیم، چقدر مهم هست که در مشارکت‌ها با تأمل بیشتر و محبت در کنار هم باشیم و با استفاده از خلاقیت‌ها و نظرات همه اهل خانه، از خرید و دکور گرفته تا سفره آرایی‌ها و چیدمان‌ها، این ایام را پشت سر بگذاریم. امروز در مجله اسمیرنا، خواهر شهلا و رها

عزیز که یکی از نوجوانان در کلیسای اسمیرناست، قصد دارند به صورت مشارکتی «رشته پلو» که یکی از غذاهای اصیل، قدیمی و تقریباً مناسبی است را برای شما تهیه و تدارک ببینند.

رها جان می‌تونم بی‌رسم که چه حسی داری؟

هیجان دارم از اینکه امروز قراره با خاله شهلا غذا درست کنیم، خیلی هم خوشحالم.

تا حالا غذا درست کردی؟

بله، ما کارونی و یکبار هم استانبولی درست کردم.

نظر مامان چی بود؟

خیلی ذوق کرد و دوست داشت.



دوست دارم وقتی که مامان سرکاره، غذایی رو که در نظر داره برای شام درست کنه، من یواشکی درست کنم و بیاد خونه و سورپرایزش کنم. دوست دارم خوشحالش کنم. مرسی عزیزم پس امروز بریم به غذای جدید یاد بگیریم.

## مواد لازم:

- برنج
- رشته پلویی
- روغن
- نمک
- سیب زمینی و پیاز متوسط (برای ته دیگ) (برای تزئین)
- ۴ پیمانه پلوپز
- ۲۰۰ گرم
- ۵۰ گرم
- ۲ قاشق غذاخوری
- زعفران دم کرده



# رشته پسته



## طرز تهیه:

- درون آب در حال جوش، نمک و برنج شسته شده را می‌ریزیم
- بعد از ۷ الی ۸ دقیقه، رشته پلویی خرد شده را اضافه می‌کنیم و هم می‌زنیم.
- بعد از دو دقیقه، برنج مخلوط شده با رشته را درون صافی ریخته و آب سرد می‌گیریم.



- داخل قابله داغ شده روی حرارت، کمی روغن می‌ریزیم.
- سیب زمینی و پیاز حلقه شده را ته قابله می‌چینیم.



- برنج و رشته را روی سیب زمینی و پیازها می‌ریزیم.
- روی قابلمه را دمکنی می‌گذاریم.
- با شعله کم، و به مدت نیم ساعت برنج را دم می‌کنیم.
- بعد از دم کشیدن، برنج را در ظرف مورد نظر سرو و با برنج زعفرانی تزئینش می‌کنیم.
- این غذا را هم با مرغ و هم با تخم مرغ می‌توانید میل کنید.

به شما پیشنهاد می‌کنیم این غذا را درست کنید و در کنار خانواده در مشارکت لذت ببرید.



## نوشتن جان.



آشپزی در مشارکت

تیم مشارکت و پذیرایی  
اسمیرنا





## تاریخ سازان آسمانی

پیدا

ابتدای آن  
بیشتر  
چون نمی دانند  
چه می کنند

والدنی‌ها

تکرار قسمت سی و چهارم



با سلامی دوباره به شما همراهان صفحه تاریخ سازان آسمانی. در این قسمت از تاریخ سازان نگاهی به جنبش مسیحی در قرن دوازده به نام «والدنی» می اندازیم و اعتقادات و چالش های آنها را بررسی می کنیم تا بتوانیم بر تفکرات مردمان آن قرن تأمل کرده و از دید آنها مسیح را نظاره کنیم. همانطور که جمله معروف تاریخ سازان آسمانی هر بار بیان می کند

«معمولاً مردم شکنجه یا مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ، تحمل نمی کنند.»

### والدنی‌ها (والدنی‌ها) (حدود 1173 میلادی)

«والدنی‌ها» یا «والدنی‌ها»، یک جنبش مسیحی در قرن دوازدهم است که برخی معتقدند این جنبش توسط «پیتر والدو» یا «والدس» در سال ۱۱۷۳ میلادی پایه گذاری شده است.

البته ادعاهایی وجود داشت که نشان می داد والدنی‌ها در قرن نهم یعنی قبل از پیتر والدو نیز فعالیت می کردند. گفته می شود که این جنبش ها تحت عنوان اساس کلیسای اولیه، از اعمال قدرت بیشتر و افزایش اعتبار «کنستانتین» پس از تبدیل و گرویدن به مسیحیت جلوگیری می کرد.

والدنی‌ها، کتاب مقدس را به عنوان تنها منبع تدریس و آموزه‌ها پذیرفتند و زندگی ساده و فقیرانه را برای خود انتخاب کردند. آنها همچنین مفهوم برزخ، دعا برای مردگان، افراط و تفریط در انجام آداب و رسوم کلیسایی، قدیس به عنوان واسطه و همچنین ستایش مریم باکره را رد کردند.

آنها عمدتاً صلح طلب بودند، مگر در مواردی که خانواده و ایمانشان به خطر می افتاد. از نظر تاریخی، طرفداران این جنبش معمولاً دعوت و خوانندگی خود را به حرفه‌شان که هنر و صنعتگری بود ترجیح می دادند و از تجارت‌هایی که از لحاظ اخلاقی آنها را در مخاطره یا معذورات می گذاشت، امتناع می کردند.

والدنی‌ها به خاطر اعتقاداتشان همواره در معرض واکنش «کاتولیک‌ها» قرار داشتند و در طول قرن دوازدهم و سیزدهم جفاهای زیادی را متحمل شدند. آنها اغلب در مخفیگاه‌های کوهستانی و یا شهرهای جدید خارج از اروپا به شکلی بی‌رحمانه تحت تعقیب قرار می گرفتند. در اواخر سال ۱۵۴۱ میلادی، ساکنان بیست و دو روستا در «فرانسه» قتل عام شدند. از سال ۱۶۴۰ میلادی به بعد، این حملات رفته رفته بیشتر شد. در سال ۱۶۵۵ میلادی، دهکده های دره «پیمونت» در «ایتالیا» مورد حمله قرار گرفته و سلاخی شدند. این قتل عام ها به «قتل عید پاک پیمونت» یا

«بهار خونین» معروف است که موجب خشم بسیاری در «انگلستان» کرامول شد.

در میان این شهادت‌ها، کلیسای والدنی‌ها، که عمدتاً در ایتالیا واقع است - نجات پیدا کرد. در سال ۱۸۹۳ میلادی، یک مستعمره «Valdese» در «کارولینای شمالی» تأسیس شد.

در طول «جنگ جهانی دوم»، آنها مسئولیت کمک به تعداد بیشماری از یهودیان را برای فرار از دست نازی‌ها به عهده گرفتند. کلیسای والدنی‌ها هنوز هم پا برجاست و بارها به کلیسای «پرزبیتری» در نقاط مختلف از جمله «آمریکای جنوبی»، «ایتالیا»، «آلمان» و «ایالات متحده» پیوسته است.

در تمام قرن‌ها می بینیم که فرقه‌ها و مذهب‌های زیادی ساخته شد و همه آنها به نوعی فروپاشیده شد، تنها چیزی که از ازل تا ابد پایدار خواهد بود همان قانونی است که خداوند در دو لوح سنگی به موسی داد و با فرستادن یگانه فرزندش به این دنیا آن را تکمیل کرد. چقدر نیازمند هستیم تا در کلام خداوند بمانیم تا بتوانیم راه درست را تشخیص دهیم و در مسیر او قدم برداریم.

آمین در زندگی مسیح تأمل کنیم و آن را الگو و سرمشق زندگی خود قرار دهیم و به چپ و راست منحرف نشویم.

برگرفته شده از کتاب ندای شهدا





وقتی به باغ جتسیمانی رسیدند عیسی از شاگردان خواست تا همراه او دعا کنند. شاگردان خسته بودند و به خواب رفتند. عیسی در تنهایی نزد پدر دعا کرد.

۴

۳

عیسی می‌دانست که دشمنانش می‌خواهند او را بکشند. او همچنین می‌دانست که مردن او براساس نقشه خداوند است. پس او دعا کرد: «راه دیگری به من نشان بده، اگر نیست، هر چه تو بخواهی انجام می‌دهم.»



۶



۵



مقدمه

داستانهای کتاب مقدس

با سلام و درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز. تربیت و رشد فرزندانمان یکی از بزرگترین مسئولیت‌هایی است که به عنوان والدین و مربیان بر عهده ما گذاشته می‌شود تا نسل بعد را با کلام و راه‌های خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام او، برای آینده آنها مهیا کنیم.

کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب می‌باشد و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر توجه خردسالان را به داستان متمرکز کنیم. از بچه‌های بزرگتر (۷-۱۲) می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به آنها نشان دهیم و در عین حال توانایی سخنگویی و مشارکت آنها را تقویت کنیم. همچنین می‌توانیم

اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان - Bible for kids» را دانلود و نصب کرده و به همراه کتاب و با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه، تشویق و به دست آوردن جوهر و گنج‌ها آن را دنبال کنیم.

در شماره پیشین به داستان «الاغ و پادشاه» و «غذای خداحافظی» پرداختیم و خواندیم که عیسی با فروتنی وارد شهر اورشلیم شد و در مورد خودش و به یادآوری نان و محصول تاک با شاگردانش صحبت کرد و گفت: «این نان بدن من است که برای شما داده می‌شود و این پیاله خون من است که برای گناهان شما ریخته می‌شود.» اما در این شماره از ماهنامه اسمیرنا به داستان «تمام شد» از انجیل لوقا باب ۲۳ و انجیل یوحنا باب ۱۸ آیه ۲۸ و باب ۱۹ آیه ۴۲ در کتاب مقدس کودکان می‌پردازیم. پیروزی در خداوند با شما

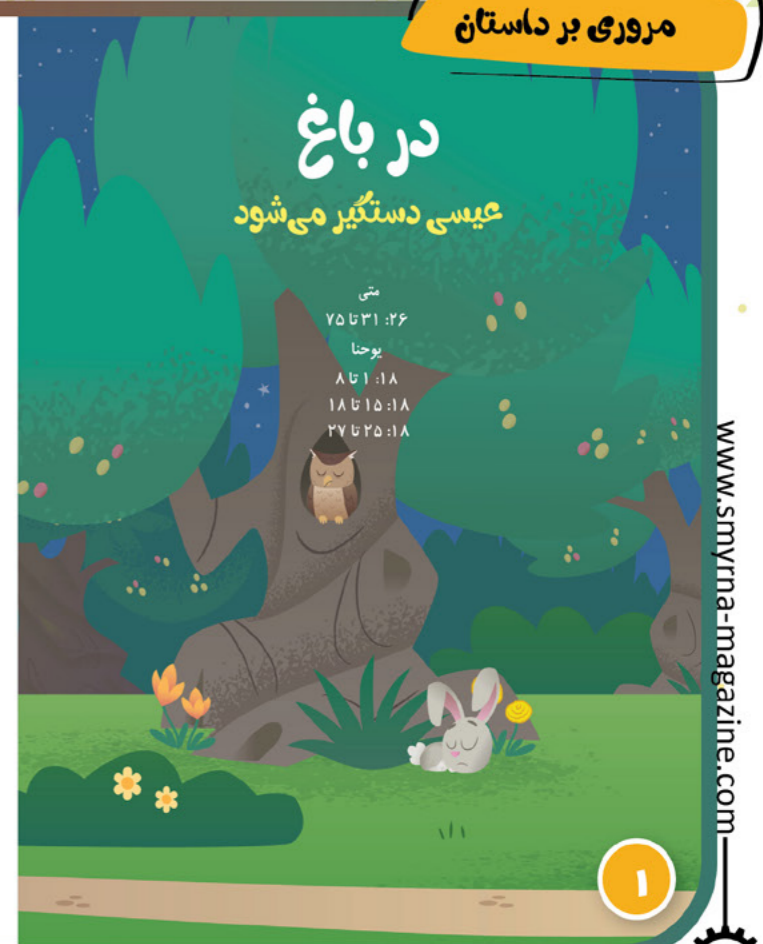
مروری بر داستان

در باغ عیسی دستگیر می‌شود

وقتی همه با هم غذا خوردند عیسی به شاگردانش گفت: «امشب شما من را ترک خواهید کرد.» پطرس با شجاعت گفت: «اما من نه! عیسی، من هرگز تو را ترک نمی‌کنم.» عیسی آهی کشید و گفت: «امشب، پیش از اینکه خروس با خواندن به پیشواز صبح برود، تو سه بار می‌گویی که من را نمی‌شناسی.» پطرس در جواب گفت: «قبل از اینکه چنین کاری بکنم، با تو خواهم مرد.»



۲



۱



رهبران مذهبی عیسی را متهم کردند که دروغ گفته و علیه خدا صحبت کرده است. اما عیسی از خود دفاعی نکرد. زمان آن فرا رسیده بود که او برنامه خدا را کامل کند.

بعد از آنکه پطرس سه بار عیسی را انکار کرد خروس شروع به خواندن کرد. با شنیدن آن، پطرس با ناراحتی زیاد گریه کرد.

عیسی از شاگردان وقتی در باغ بودند چه کاری را خواست تا انجام دهند؟

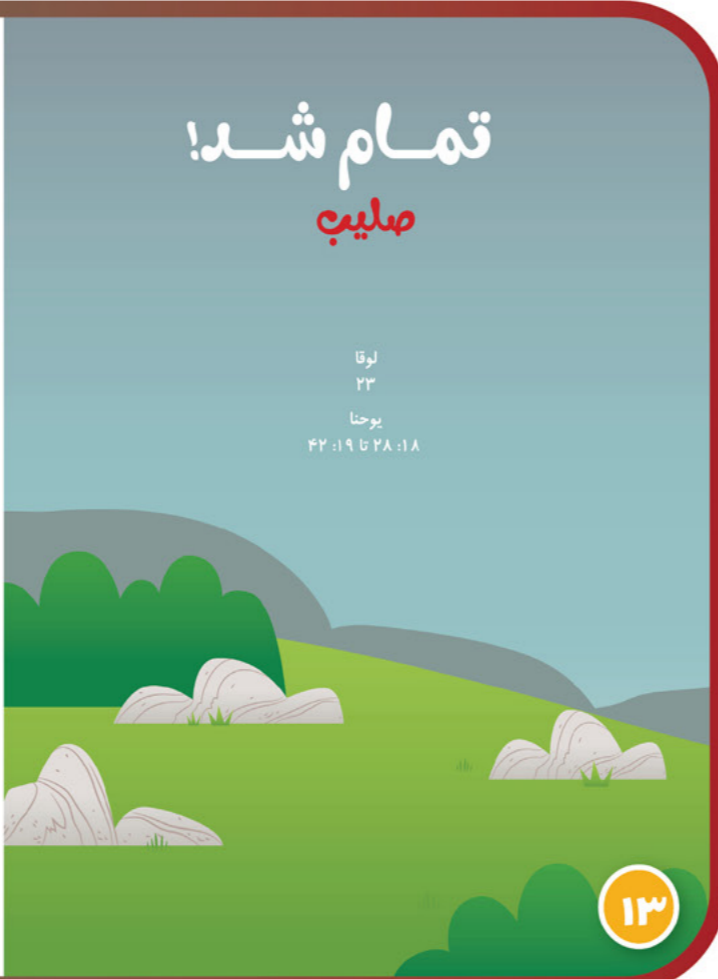


عیسی گفت: «من همان کسی هستم که شما دنبالش می‌گردید، وقتی او این را گفت آنها عقب رفتند و بر روی زمین افتادند. سپس عیسی را دستگیر کردند و پیش رهبران مذهبی بردند.

ناگهان نوری درخشید. صدای بلندی پیچید و همه بیدار شدند! جمعیتی عصبانی به آنها نزدیک شدند. آن جمعیت را رهبران مذهبی فرستاده بودند. یهودا عیسی را بوسید تا به آنها نشان دهد که چه کسی را باید دستگیر کنند.

## تمام شد! صلیب

لوقا  
۲۳  
یوحنا  
۴:۱۸ تا ۱۹:۴۲



رهبران مذهبی به پیلاتس گفتند: «عیسی خطرناک است و می‌خواهد پادشاه بشود». پیلاتس از عیسی پرسید: «آیا این درست است که تو می‌گویی پادشاه هستی؟» عیسی در پاسخ گفت:

«من پادشاه هستم. اما نه از این جهان!»



بیشتر شاگردان عیسی فرار کردند. اما پطرس از پشت سر، آنها را دنبال کرد. او در باغ پشتی منتظر بود تا ببیند چه اتفاقی خواهد افتاد. یک نفر از او پرسید: «آیا تو با عیسی نبود؟»

پطرس در حالی که ترسیده بود جواب داد: «نه!» دو نفر دیگر هم همین سوال را پرسیدند. پطرس جواب داد:

«شما اشتباه می‌کنید. من حتی نمی‌دانم عیسی کیست!»





نزدیک ظهر بود که آسمان تاریک شد. دوستان عیسی اشک می‌ریختند. رهبران مذهبی می‌خندیدند و می‌گفتند: «تو که دیگران را نجات دادی، چرا نمی‌توانی خودت را نجات بدهی؟»

بر روی آن تپه سربازان رومی دست‌ها و پاهای عیسی را بر روی صلیب می‌خکوب کرده و صلیب را بلند کردند. عیسی بین دو جنایتکار به صلیب آویخته شده بود.

۲۰

۱۹



پیلاتس گفت: «عیسی بی‌گناه است و دلیلی برای کشتن او نیست. من او را آزاد می‌کنم.»

اما جمعیت فریاد زدند:

«او را بکشید!»

۱۷

۱۵

بنابراین پیلاتس از سربازان خواست که او را تازیانه بزنند. آنها تاجی از خار بر سرش گذاشتند. بعد از آن، صلیبی چوبی بر پشتش گذاشتند تا آن را به بالای تپه‌ای ببرد.



۱۸



۱۷

عیسی گفت: «پدر اینها را ببخش! چون نمی‌دانند که چه کار می‌کنند.» وقتی زمان مرگ عیسی رسید، او چشم‌هایش را بست و گفت:

«تمام شد.»

او به خاطر عشق زیادش آنچه را که برای انجامش آمده بود به پایان رسانید.



۲۱



۲۲





### مشارکت پایانی و فعالیت عملی

به عنوان والدین و مربیان در مشارکت با بچه‌ها می‌توانیم بر روی همین داستان تأمل کنیم و از آنها بخواهیم اگر چالش یا سوالی دارند با هم به اشتراک بگذارند.



### دعا

از بچه‌ها بخواهیم دست‌های همدیگر را بگیرند و برای صلح، آرامش و بخشش خودشان، دوستان و اطرافیان‌شان دعا کنند و همچنین در دعا به یاد بیاورند که عیسی چه کار بزرگی بر روی صلیب برای بخشش گناهان همه جهان انجام داد.



### کاربرد داستان

- ۱- عیسی تنها نجات دهنده و تنها راه ما برای ارتباط با خدا است.
- ۲- عیسی ما را خیلی دوست دارد.
- ۳- تنها پادشاه عیسی است.
- ۴- عیسی رابطه شکسته شده ما با خدا را درست کرد.
- ۵- در هر شرایطی بدانیم که عیسی به ما کمک می‌کند.
- ۶- هر لحظه به یاد بیاوریم عیسی چه کار بزرگی برای ما انجام داد.
- ۷- تمام انسان‌ها حق بخشیده شدن دارند.
- ۸- با کسانی که به ما آزار می‌رسانند خوب رفتار کنیم.

### کاردستی

بچه‌ها می‌توانند به وسیله مقوا، چوب بستنی و همراه با وسایل بازیافتی، تپه و صلیب را درست کنند.

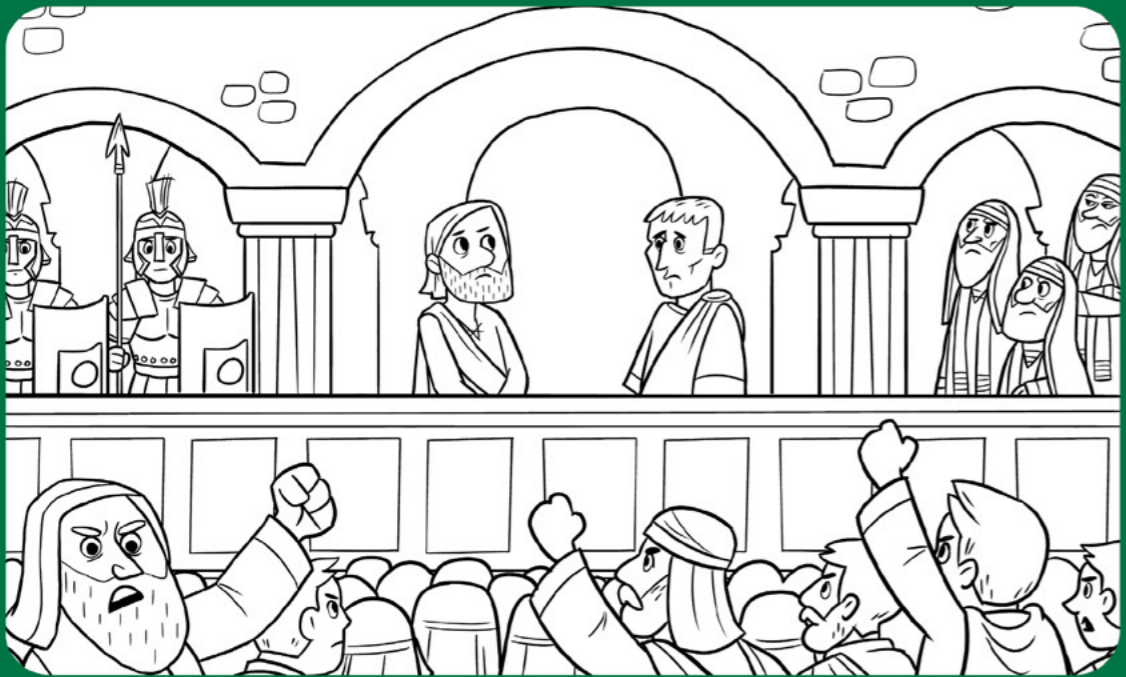


### تحقیق

از بچه‌ها بخواهیم در مورد صلیب و دلیل استفاده آن و همچنین کشورهایی که از آن استفاده می‌کردند تحقیق کنند.



### رنگ آمیزی کنید...



یکی از پیروان عیسی، که مردی به نام یوسف بود بدن عیسی را در قبری نو گذاشت. او در قبر را با یک سنگ بزرگ بست. جمعه‌ای طولانی و غم‌انگیز به پایان رسید.

چرا عیسی بر روی صلیب جاننش را داد؟

مرگ عیسی بر صلیب یک شکست نبود بلکه نقشه خدا بود. هنگامی که عیسی جانش را داد، جریمه گناهان ما را به خود گرفت تا رابطه شکسته شده ما با خدا را درست کند. عیسی وعده داد که در روز سوم پس از مرگ او اتفاق خاصی خواهد افتاد.



### طرح سوال

- ۱- چرا عیسی بر روی صلیب جاننش را داد؟
- ۲- رهبران مذهبی به عیسی می‌خندیدند و چه می‌گفتند؟
- ۳- پیلاتس از عیسی چه سوالی پرسید؟
- ۴- عیسی در پاسخ به پیلاتس چه گفت؟
- ۵- عیسی بر روی صلیب چه گفت؟
- ۶- سربازان چه چیزی بر سر عیسی گذاشتند؟
- ۷- عیسی چه وعده‌ای داده بود؟

### مسیر و هدف

- ۱- شناخت خدا
- ۲- رابطه ما با خدا
- ۳- قدم عملی

### نکات تأکیدی

- ۱- عیسی گفت: «من پادشاه هستم، اما نه از این جهان.»
- ۲- مرگ عیسی بر صلیب یک شکست نبود بلکه نقشه خدا بود.
- ۳- عیسی با دادن جاننش، جریمه گناهان ما را به خود گرفت.
- ۴- عیسی رابطه شکسته ما با خدا را درست کرد.
- ۵- عیسی وعده داد که در روز سوم پس از مرگ او اتفاق خاصی خواهد افتاد.
- ۶- عیسی بر روی صلیب چشمانش را بست و گفت: «تمام شد.»
- ۷- عیسی حتی روی صلیب از پدر خواست تا مسخره کنندگان را ببخشد.

### آیه‌ای برای به خاطر سپردن

«زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد. بلکه حیات جاویدان یابد.» یوحنا باب ۳ آیه ۱۶



## صدای پای بهار را می‌شنوی؟

بهار

بهار طبیعت خودش را پذیرفته و در دورنش اعتماد بنفس دارد زیرا به خورشید نزدیک است و اقتدار تبدیل کننده‌اش را از نور خورشید می‌گیرد. دوست عزیز در طبیعت بهاری باش تا در طوفانهای زندگی اعتماد بنفس داشته باشی و با آفتاب عدالت قدم بزنی تا بهاری شوی. زیرا برای تو آفتاب عدالت خدا در مسیح طلوع کرده و بر بالهایش شفا است. (ملاکی ۴: ۲)



علی پیر

چه صبور و لطیف و باوقار و همگام با حرکت آرام آفتاب قدم بر می‌دارد. بهار نه خشمی دارد از غارت پاییز. نه کینه‌ای از سرمای زمستان. نه عجله و هیجان و نه سر و صدایی برای خودنمایی. زیرا که «رویدن دوباره» را باور کرده و اعجاز شگفت‌انگیز شکوفه‌هایش را پذیرفته است. بهار با جلال جوانه‌هایش جان می‌گیرد و با عطر گل‌هایش نفس می‌کشد و یقین دارد «رستن دوباره» پاسخی حساب شده به یغماگری بی حساب خزان است.

زیرا که «رویدن دوباره» را باور کرده و اعجاز شگفت‌انگیز شکوفه‌هایش را پذیرفته است.



# من یک زن هستم

شالوم خداوند بر شما. در شروع سالی جدید با صفحه من یک زن هستم با شما عزیزان همراه هستیم.

آیا در هویتان زندگی می‌کنیم؟! چطور در بحران‌ها عمل می‌کنیم؟ چه راهکاری پیش می‌گیریم؟ در این صفحه بر این هستیم با توجه به مشکلاتی که ما زنان نسبت به گذشته‌ای که ما را شکل داده چه در جامعه، چه در خانواده و چه افکار خودمان راهکارهایی را با هم به اشتراک بگذاریم.

## امروز با چه ترسی روبرو هستیم؟

یکی از ترس‌هایی که زنان در جامعه و فرهنگ ما با آن در جنگ هستند ترس از قضاوت شدن می‌باشد. ترسی که سالیان سال به آنها بها داده‌ایم و در همه جا (چه خانواده، چه کار و چه زندگی) این ترس ما را رهبری کرده است. ما را به سخن نگفتن یا بالعکس به پرخاش و دفاع بیجا سوق داده است. جایی که نباید از راه خدا عقب بمانیم یا جلوتر حرکت کنیم، اما تصویر عمیقی که این ترس در ما کاشته است به عکس‌العمل‌هایی خارج از هدایت روح‌القدس وا می‌دارد.

قضاوت را چطور می‌شناسید! ریشه این ترس کجاست؟ همانطور که در درس شناخت گناه خواندیم ریشه گناه در قلب ماست و اگر ما شناختی نسبت به قضاوت نداشته باشیم چطور دچار ترس از آن می‌شویم. اگر آنچه که در درون ماست و در تاریکی‌ها پنهان شده را به نور مسیح در حضور او ببریم، نور او در تاریکی‌های ما منور می‌شود و شفا و آزادی را دریافت می‌کنیم.

با شما برنامه‌ای را در میان می‌گذاریم تا این برنامه را در مشارکت‌هایتان اجرا کنید و یک روز پر از شادی و آزادی و خاطره‌هایی زیبا کنار هم داشته باشید.

## برنامه را با خوش آمدگویی و دعا شروع می‌کنیم؛

برای لمس بهتر موضوع و هدف قسمتی را برای مشاهده در نظر می‌گیریم.

این قسمت می‌تواند بنا به خلاقیت‌های شما متفاوت باشد؛ می‌توانید از یک ویدیو خطای دید استفاده کنید یا بحث و دعوایی را از قبل برنامه‌ریزی کنید. بحث و گفتگویی که به نظر می‌رسد از عدم درک همدیگر یا بی‌نظمی بوجود آمده و سعی کنید تا همه را به آرامش دعوت کنید و اجازه دهید با افکاری که به سمت‌شان می‌آید دقایقی را تنها باشند و سپس کاغذهایی را به آنها بدهید تا افکارشان را بدون نوشتن اسم در راستی بر روی کاغذ بیاورند.

موضوع قضاوت نکردن مبحث بسیار وسیعی است که در هنگام صحبت باید بدانیم بر روی هدف تمرکز کنیم تا به شاخه‌های دیگر نرویم و به بخشش و رحمت خدا برسیم و از او راه حل و قدم‌هایی را بیاموزیم تا بتوانیم آنطور که خداوند ما را می‌بیند خودمان و دیگران را با نگاه فیاض ببینیم، نگاهی که کلام خدا به ما می‌آموزد. آری باید با خداوند هم فکر و هم نظر شویم و این نقطه‌ای است که از تمام افکار محکومیت و قضاوت چه در مورد خودمان و چه دیگران آزاد خواهیم شد و حقیقت خداوند را جایگزین افکار انسانی می‌کنیم.

## پیام و سوالات چالشی

در نهایت نتیجه‌ای که از این برنامه باید گرفته شود این است که ما چقدر ناتوان هستیم از درک کامل همه چیز و ما تنها از زاویه دید خودمان مطلب را در نظر می‌گیریم. اما خداوند بر همه چیز احاطه دارد و همه زوایا را می‌بیند. بعد از لمس و درک اینکه ما از دیدن کامل موضوع عاجز هستیم و نباید کسی را محکوم کنیم صحبت را در خصوص قضاوت نکردن آغاز می‌کنیم و مسیری از شناخت گناه و ثمرات آن تا توبه و بازگشت را پیش می‌گیریم.

**معنی قضاوت چیست؟** قضاوت به معنای: داوری و محکوم کردن و حکم دادن است. تا به حال به این فکر کرده‌ایم که روزانه ما چقدر آدم‌ها را قضاوت می‌کنیم یا مورد قضاوت دیگران قرار می‌گیریم؟! گاهی ما بخاطر اینکه قضاوت شدیم قضاوت می‌کنیم؛ بنظر شما ریشه اینگونه قضاوت کردن از کجاست؟ ریشه آن در درون قلب ماست. ریشه‌ای که از آنچه در گذشته دیده، شنیده و چشیده‌ایم سرچشمه می‌گیرد؛ تجربیات ما و دید کوچک دنیایی ما. **احساسات ما دائماً بر روی عکس‌العمل‌های ما تأثیر می‌گذارد.** قضاوت می‌تواند از بچگی در خانواده یا اجتماع ما شکل بگیرد. گاهی ما در کودکی با دیگر کودکان مقایسه شدیم و بنا بر آن مورد قضاوت و مقایسه قرار گرفته‌ایم. در فرهنگ ایرانی قضاوت، محکوم کردن، حکم و داوری تعاریف منفی دارد و بخاطر این موضوع ما برای قضاوت به دنبال جنبه‌های منفی در دیگران هستیم، در کلیسا، در محیط کار، در محیط آموزشی و یا در خانه و... با خیلی افراد در ارتباط هستیم، ما خواسته یا ناخواسته از آنها می‌شنویم و کارها و رفتار آنها را می‌بینیم ولی به نظر شما آیا ما اجازه قضاوت در مورد آنها را تنها با توجه به معیاری که با دیده و شنیده‌هایمان در نظرمان می‌آید داریم؟

**خداوند می‌فرماید: «افکار من افکار شما نیست، و**

**نه راه‌های من، راه‌های شما. زیرا چنانکه آسمان از**

**زمین بلندتر است، راه‌های من نیز از راه‌های شما و**

**افکار من از افکار شما بلندتر است.» (اشعیا ۵۵: ۸-۹)**

حالا ما چطور می‌توانیم از روی دیده‌ها و شنیده‌هایمان قضاوت کنیم؟ تا بحال به آسیب‌هایی که قضاوت به خودمان و دیگران می‌رساند فکر کرده‌ایم؟ قضاوت غلط ما در مورد خودمان و دیگران با خودش، محکومیت، غیبت و بدگویی، تهمت، دل شکستگی، خشم و جدایی می‌آورد؛ هیچکدام از اینها ثمرات خوبی نیست. بهتر است اجازه دهیم خداوند وارد عمل شده و بخشیدن را به ما بیاموزد. بخشش مهم‌ترین اصل در قضاوت نکردن است و رابطه مستقیم با محبت کردن دارد، همانطور که خدا با بخشش و فیض عظیمش ما را محکوم نکرد.

**«زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه‌ی**

**خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد،**

**بلکه حیات جاویدان یابد. زیرا خدا پسر را به جهان**

**نفرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به**

**واسطه او نجات یابند.» (یوحنا ۳: ۱۶-۱۷)**

با شناخت این محبت عظیم و نور او می‌توانیم از گناه متضرر شویم نه از گناهکار، و قدم به توبه و اعتراف بگذاریم.

در کتاب ایوب قضاوت‌ها و سخنان

دوستان ایوب را نسبت به مشکل پیش

آمده می‌توانیم بخوانیم و در باب‌های

آخر **خداوند عظمت افکار خود**

**را به ایوب یادآور می‌شود و**

**این شناخت نور، ایوب را به**

**توبه و شفاعت وا می‌دارد.**

خداوند  
ما را  
شناخت

خداوند  
ما را  
شناخت

خداوند  
ما را  
شناخت

خداوند  
ما را  
شناخت

خداوند  
ما را  
شناخت

خداوند  
ما را  
شناخت



به شما پیشنهاد می‌کنم تا با خواندن این کتاب و لمس و شناخت بیشتر این نور، این قسمت‌ها را برای میهمان‌ها شرح دهید.

با هم نگاهی به کتاب ایوب می‌اندازیم:

«آنگاه ایوب خداوند را پاسخ داده، گفت: می‌دانم که به انجام هر چیز توانایی، و هیچ قصد تو را مانع نتوان شد. فرمودی "این کیست که بدون معرفت تدبیر مرا در هاله‌ای ابهام فرو می‌برد؟" آری، من از آنچه نمی‌فهمیدم، سخن گفتم، از چیزهای فراتر از عقل من که آنها را نمی‌دانستم. فرمودی "بشنو تا سخن گویم. از تو می‌پرسم و مرا پاسخ ده." گوش من دربارهی تو شنیده بود، اما حال چشمانم تو را می‌بیند؛ از این رو از خویشتن کراهت دارم، و در خاک و خاکستر توبه می‌کنم.» (ایوب ۴۲: ۱-۶)

#### توبه و اعتراف

سپس از میهمانان دعوت کنید تا زخم، نگرانی و محکومیت‌ها را در دعا به حضور خدا برده و با توبه و اعتراف به سمت خلقت تازه حرکت کنند و خود نیز با آنها همراه شوید. در این بخش می‌توانید از سرودهای پرستشی ستایشی کمک گرفته تا در آرامش بیشتر تمرکزها بر روی خداوند قرار گیرد. در این بین برای

همه دعا کرده و خداوند را به افکار و زندگیمان دعوت کنیم و **بیاد بیاوریم که مسیح جان خود را داد بر روی صلیب تا در او و به واسطه خون او آزاد و پیروز باشیم و اعلام کنیم که می‌خواهیم در افکارمان این تولد تازه را دریافت کنیم.**

«زیرا محبت مسیح بر ما حکم فرماست، چون یقین داریم که یک تن به خاطر همه مرد، پس همه مردند. و به خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کس زیست کنند که به خاطرشان مرد و برخاست. بنابراین، از این پس درباره هیچ کس با معیارهای بشری قضاوت نمی‌کنیم، و هر چند پیشتر درباره‌ی مسیح این‌گونه قضاوت می‌کردیم، اکنون دیگر چنین نیست. پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است! اینها همه از خداست که به واسطه‌ی مسیح ما را با خود آشتی داده و خدمت آشتی را به ما سپرده است. به دیگر سخن، خدا در مسیح جهان را با خود آشتی می‌داد و گناهان مردم را به حسابشان نمی‌گذاشت، و پیام آشتی را به ما سپرد. پس سفیران مسیح هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۴-۲۰)

خداوند توبه می‌کنیم از اینکه گوش‌هایمان به صدای تو شنوا نبود و صدای متهم کننده را هر لحظه شنیدیم و در قضاوت‌ها هدف تو را گم کردیم. خداوند افکار ما از ترس و قضاوت و ناامیدی مسموم شده امروز روشنایی تو بشود در فکر ما. بلی ای خداوند از آنچه که به اشتباه شنیدیم و پذیرفتیم توبه می‌کنیم. اعلام می‌کنیم که تو تنها راه حیاتی و راه نجات ما از این جزام تنها تو هستی، به خلقت تازه تو ایمان داریم. بسوی تو بازگشت می‌کنیم می‌خواهیم زندگیمان را بر روی کلامت استوارسازیم و اجازه بدهیم که افکار سلامتی در ذهنمان باشد. ما را چشمانی بینا و گوش‌هایی شنوا به کار تازه و خلقت تازه خودت بده تا تمامی تمرکز ما بر هدف تو باشد و امیدوی را که بدان ما را و دیگران را فراخوانده‌ای ببینیم نه آنچه تجربیات و افکار زمینی‌مان به ما نشان می‌دهد.

از اینکه امروز بنا به فیضت به جامه‌ای پاک ملبسیم سپاسگزاریم. ایمان داریم که تقصیرات ما به خاطر کار تو بر روی صلیب برداشته شد و امروز به خاطر قیام و حیات تو می‌توانیم در تو زندگی تازه‌ای را آغاز کنیم؛ در نام مسیح آمین.

و بعد از اتمام زمان دعا وارد قسمت شهادت می‌شویم؛ شهادتی را که یکی از مسئولین آماده کرده را با آنها در میان می‌گذاریم.

#### شهادت

سلام به همه عزیزان. در راستای همین موضوع و پیام در مورد قضاوت موضوعی وجود داشت که شخصاً در چالش آن بودم. قضاوت کردن یکی از ضعف‌های من بود و در زمانی که به مسیح هنوز ایمان نیاورده بودم دچارش بودم و نمی‌دانستم که گناه است. وقتی به مسیح ایمان آوردم سعی می‌کردم که این ضعف خودم را پنهان کنم، مثل خیلی از ضعف‌های دیگر یعنی هم قضاوت می‌کردم و هم ترس از قضاوت داشتم که این هم خودش گناه بود؛ ولی باز پنهان می‌کردم. وقتی صبح از خواب بیدار می‌شدم خواسته یا ناخواسته افکارم به سمت قضاوت کردن می‌رفت. باعث می‌شد خیلی عذاب بکشم. می‌دانستم این کار گناه است ولی می‌ترسیدم که به کسی بگویم و این را هم می‌دانستم که قضاوت کردن کار من نیست و کار خداست، پس من چرا این کار را انجام می‌دهم. مدتی پیش شبانم کلاس‌های تعلیمی راجع به قدم‌ها را شروع کرد و این ضعف من جزء این قدم‌ها بود ولی من باز پنهان می‌کردم و برای آن خودم قدمی بر نمی‌داشتم.

تا دوباره درس‌های جدید شروع شد که ضعف‌های خودمان را زیر نور خداوند بیاوریم. من اصلاً نمی‌توانستم چنین کاری کنم ولی یک شب واقعاً خدا ذهنم را دگرگون کرد با صحبت‌های شبانم، برادر و خواهران ایمانی‌ام دیدم چقدر من دچار ضعف هستم و بزرگترین ضعف من هم نگفتن ضعف‌هایم می‌باشد. چون در تاریکی پنهان می‌کردم و به حضور خدا و زیر نور خدا نمی‌آوردم؛ و تصمیم گرفتم دیگر از پنهان‌کاری دست بکشم و ضعف و درد و زخم‌های خودم را به حضور خدا ببرم و پیش ایمانداران و شبانم اعتراف کنم. اینجا بود که برای اولین بار در جلسه مشارکت در فضای مجازی ضعف خودم را به شبانم و بقیه عزیزان گفتم و شبان عزیزم گفتند که برای این موضوع یعنی قضاوت کردن خودت و عزیزان ایماندار در دعا باش و هر شب خودت را ارزیابی کن.

الان یک هفته است که صبح از خواب بیدار می‌شوم برای خودم دعا می‌کنم. افکارم را در نام مسیح تقدیس می‌کنم و بعد شیطان را از خودم و ذهنم دور می‌کنم. روزهای اول برای من خیلی سخت بود و بسیار دچار وسوسه می‌شدم ولی مدام یاری خدا را طلب می‌کردم و شیطان را از خودم دور می‌کردم و واقعاً با تمام وجودم هشدار روح‌القدس را در قلبم می‌شنیدم که به من می‌گفت: **ندا افکار تو را به خدا بسپار، نگذار به سمت قضاوت کردن برو.** برام خیلی پر برکت بود و در این لحظه که دارم می‌نویسم یادم به کلام خدا افتاد، رساله یعقوب باب ۴ آیه ۵ «روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به سر حد مرگ مشتاق ماست؛ اما فیضی که او می‌بخشد بس فزونتر است.» من واقعاً این احساس را دارم که وقتی از روح خدا بخواهیم هر لحظه‌ای او مراقب ما هست و به ما یادآوری می‌شود.



همانطور که در کلام خدا می‌خوانیم «**بخواهید که به شما داده خواهد شد.**»

روزهای بعد تمرین کردم که هر وقت فکرم به سمتی کشیده می‌شد که از خدا نبود شروع به دعا کنم. شیطان را در نام مسیح از خودم و از افکارم دور اعلام کنم و افکارم را به خدا بسپارم و شب خودم را ارزیابی کنم باز هم می‌گویم اول تمرین سخت هست چون در تلاش هستم که نفسم را انکار کنم و این کار را با قوت خدا و تمرین انجام می‌دهم. این تمرین باعث شد که هر ضعفی در خود می‌بینم، اول زیر نور خدا ببرم و اعتراف کنم و هر **فکری که بر ضد شناخت خدا قد علم کرده به اطاعت از مسیح در بیاید.** برکت خدا با همه شما عزیزان.

#### بازی

برای این منظور بازی پادشاهی‌ها را در نظر گرفتیم. این بازی به این صورت است که هر کس برای خودش نام یک شخصیت را انتخاب می‌کند و آن را بر روی کاغذ می‌نویسد. سپس تمامی نام‌ها یک‌بار خوانده خواهد شد و می‌بایست سعی کنیم نام‌ها را به حافظه‌مان بسپاریم. پس از آغاز بازی شروع به حدس زدن می‌کنیم و به نوبت و ترتیب سعی بر این خواهیم کرد که شخصیت‌های نوشته و خوانده شده را به افراد حاضر در گروه نسبت و تطبیق دهیم. در ابتدا هر تیم یک نفر عضو دارد اما به مرور به تعدادشان افزوده می‌شود به این صورت که آن شخصی که اسم را درست حدس زد، نامبرده را به تیم خود (پادشاهی خود) می‌آورد و با مشورت نام بقیه افراد را حدس می‌زنند و نامی که حدس زده شده از گردانه بازی خارج می‌شود. این ادامه پیدا می‌کند تا به دو پادشاهی برسند، یعنی دو تیم که در مشارکت توانسته‌اند اسامی را درست حدس بزنند و در نهایت یکی از این دو تیم که توانست نام پادشاهی تیم دیگر را حدس بزند تمامی افراد را زیر پادشاهی خود می‌گیرد و برنده خواهد بود.

شکر برای این زمانی‌هایی که خداوند مهیا می‌کند تا در کنار یکدیگر از برکت‌های آسمانی برخوردار شویم و با حضور یکدیگر دلگرم شویم.

تیم بانوان اسمیرنا





**عیسی فرمود: «امروز نجات به این خانه آمده است، چرا که این مرد نیز فرزند ابراهیم است. زیرا پسر انسان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»** انجیل لوقا باب ۱۹

**یهوه صباوت، خدای لشکرها زنان و مردان دعا در سراسر دنیا از هر قوم، ملت و زبان را رهبری می کند و عیسی مسیح ما را کلیسا می خواند و می فرستد تا تسلی و قوت خدا را خانه به خانه بر ایران و به طور خاص «استان قم» اعلام کنیم.**

خداوندا، با شکرگزاری و سپاس به حضورت می آیم و استان دیگری از کشور عزیزمان را به سوی آسمان تو بلند می کنیم. شکر برای خدمت عظیم دعا. شکر برای صلیبت که روی آن هر وابستگی به خرافات را میخکوب کردی. تو خدای پر جلال و عظیم هستی و هیچ خدایی غیر از تو وجود ندارد.

ای پدر آسمانی، ساکنین استان قم را به حضورت می آوریم، افرادی که به طور حتم جویای تو بوده اند و قلبی مشتاق برای شناخت تو داشته اند، اما از عدم معرفت و آگاهی دچار مذهب، آیین و سنت ها شده و از حضور حقیقی تو در زندگیشان محروم شده اند. از تو سپاسگزاریم که مهیا کردی تا کلامت را به دست این عزیزان برسانیم، باشد که با خواندن کلام و شناخت حقیقت، تو را بشناسند.

امروز نیاز ما چشمانی باز، فکری منور و قلبی آماده و پذیرا هست تا در کلامت بیشتر تأمل کرده و همچون بذری در قلب هایمان کاشته شود، رشد کرده و ثمر بیاورد و بچشیم که میوه کلام تو و ثمره نجات تو، نیکوست.

خداوندا، شاید امروز افراد قادر به تشخیص مسیر و راه تو نیستند، بصیرت تو را می طلبیم و با کلامت که برای پاهای ما چراغ است، راه را روشن کن.

امروز ای پدر! چشمان مردمان این مرز و بوم را با نورت روشن کن تا احکام حقیقی تو را بشناسند. باشد که بر روی کلام تو پایدار باشیم نه بر روی افکار، سنت ها و راه های ساخته شده خود.

خداوندا برکت و رحمت تو را بر این سرزمین و خطه اعلام می کنیم؛ باشد که باران رحمت تو از آسمان بر این سرزمین ریخته و محصولات کشاورزی این استان در برکت تولید و به نیکویی استفاده شود. مناطق کم آب این خطه و مردمانی که در این مناطق زندگی می کنند را به حضورت می آوریم و از تو می خواهیم که زمین های کشاورزی و باغ هایشان را پرثمر گردانی.

همینطور ای خداوندا! دامپروری این استان را به حضورت می آوریم؛ باشد که تکثیر دام



در دعا برای استان قم

بلند می کنیم تا هر کس امروز از این اماکن عبور می کند در پس همه این زیبایی ها عظمت تو را ببیند و با تو ملاقات کند، با تو ای خداوندی که زنده هستی.

شاید ای خداوند، افراد به این شهر مذهبی سفر می کنند تا با خدایی که می شناسند ملاقات کنند ولی نمی دانند که تو جلال خود را با بت ها و معابد ساخته به دست انسان شریک نمی شوی. امروز تو در کوچه و خیابان آن شهر در خواب و بیداری با مشتاقان و جویندگان خود ملاقات کن و آرامی، شفا و نجات خود را که هدیه و فیض بی اندازه توست نثارشان کن. نجاتی که نه به کارهای ما، نه به سنت ها و نه به مراسم مذهبی بلکه، فقط و فقط به فیض توست. هر دیواری که مانع شناخت تو ای خداوند، در این شهر هست به نام عیسی مسیح، فرو ریزد تا همه جلال تو را ببینند.

ای یهوه شالوم، صلح و سلامتی تو بر ایمانداران این استان قرار گیرد تا در نور تو بدرخشند و مژده نجات تو را به همه برسانند. اگر زخم ها و تلخی ها آنها را از هدف تو دور کرده، امروز به نام عیسی مسیح، بیداری تو بر قلب ها باشد تا در عشق تو تازه شوند و با امید هر روزه به جمع ایمانداران افزوده شود.

استان قم، شهرها، روستاها و همه ساکنین و مسافران این شهر، خاک زیر پا و آسمان بالای سرشان را به حضورت آوردیم و از تو برکت مضاعف، شناخت حقیقت، فیض توبه و نجات را برایشان طلبیدیم به نام عیسی مسیح آمین.

آمین

از تک به تک شما عزیزان که با ما هم دعا هستیم سپاسگزاریم و از شما دعوت می کنیم تا درخواست های دعا خود و حتی نام شهر و روستایی که در نظر دارید را از طریق راه های ارتباطی (در انتهای مجله) با ما در میان بگذارید.



# دنبوشته‌های دور و نزدیک

ای خدای زیبایی‌ها، ای خداوند مهربانی...  
خدای عشق و محبت...

در این بهار زیبا که همه چیز پر از تازگی، عشق و هیجان هست، همه چیز تازه می‌شود. برگ‌ها جوانه می‌زنند و بوی نو، تازه و جدید می‌آید. خداوندا، قلب‌های ما را هم از چیزهای پوسیده و خراب پاک کن و قلبی تازه و نو عطا کن. پدر جانم، می‌خواهم روح قدوس تو در قلب‌های ما جوانه بزند و دوباره همه چیز تازه شود، افکارم را نو کن، قلبم را تازه کن، همچون خانه‌داری که خانه‌تکانی می‌کند، بگذار من هم خانه دلم و افکارم را تکانی بدهم، زیر و رو کنم و چیزهای کهنه را دور بریزم و به جایش امید، محبت و گذشت را جایگزین کنم. روحم مثل درختانی که تازه سبز شده‌اند، سبز بشه تا بتوانم راحت تو را بپرستم، بستایم و حمدت گویم و در مسیر راستی قدم بردارم تا نام تو را جلال دهم. ای پدر، امسال سالی پر از فیض تو باشد، در زندگی تک تک ما

دخترت مژگان

باران، باز باران محبت می‌بارد از آسمان، می‌خورد بر افکار ما، می‌نوازد دل‌های ما، می‌گردد روان در اعمال ما، بدور از هر رنگ و ریا.

لبخند گل‌های بهاری، بر شبنم صبحگاهی، روز نو را آغاز می‌کند، چشم گشوده آسمان را می‌نگرد، خورشید تابان چشمک می‌زند، گل‌های نرگس با خنده عشق آفتاب را می‌خرد.

کوهستان همچو مرد پر غرور، دشت را نگاهبان می‌شود، جنگل در رود زلال آینه وار، وارونه می‌شود. اینها همه از دست توست ای مسیح، خلقت همه گویای وصف توست ای مسیح، کیست که در زیبایی تو را ننگرد؛ گر تو را بنگرد، بی‌نیاز از هر دولتی‌ست ای مسیح. تو نگاهت بر من است لطف و صفایت صد من است، تا تو را خوانم روح تو جاری شود، از پس سایه‌ها نور تو حامی شود من چه خرسندم از این والا مقام، در تب و تابم از عشق بی‌حد شبان، ای خداوند بهر تو زیبا می‌سرایم، در نور فیض تو آرام می‌خرامم، آموختی بر من مسکین ز روحت، چون تو هستی پر ز حکمت در کلامت، قلب و جانم چون تو گردد پاک از هر خطا، تا که باشم بهر تو آن فرزند دلربا شایسته پدر.

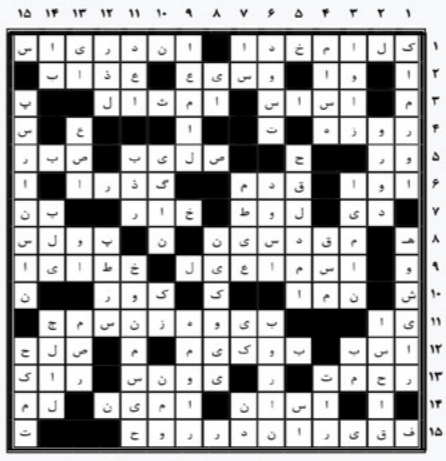
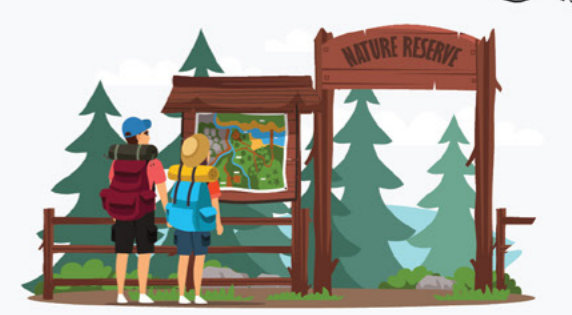
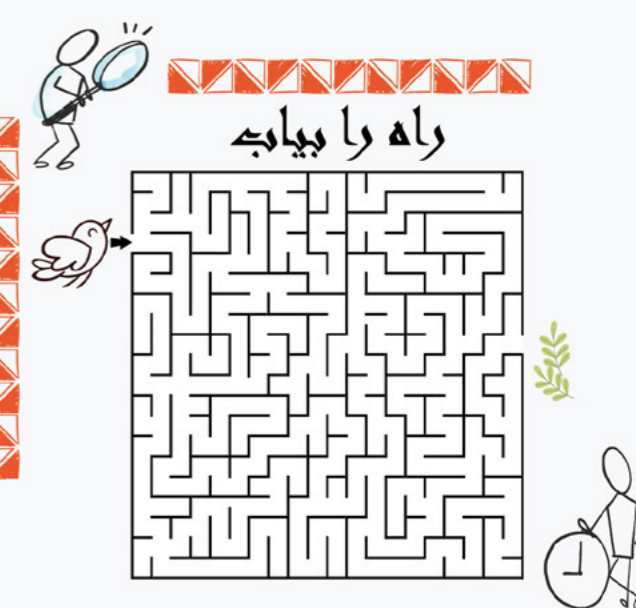
دخترت فریبا

به نام خدای قدوس، خدایی که همه جلال و عظمت از آن اوست، خدایی که در اوج تنهاییم در آخوری که بوی تعفن آن را پر کرده بود به دنیا آمد، او آمد و با نور خود فضای آلوده و تاریک دنیای قلبم را روشن کرد. گوسفندان و گاوهایی که به فکر خودم برای قربانی گناهم می‌پروراندند و خدا از آن نفرت داشت. او آمد و چشمانم در نورش باز شد، او آمد و با فیضش هر آنچه که دوست نداشت را پاک کرد و با آمدنش نوید بهاری را داد؛ او آمد و فصلی تازه، روحی تازه برایم به ارمغان آورد. در مسیر زندگی، فصلی همچون بهار را تجربه کردم. او گفت با من بیا و ببین، هر قدم لنگ لنگان با او رفتم، همه چیز تازگی داشت، حیاتی نو و بهاری را با او ادامه دادم و هر گاه از او دور شدم، به بیابان رسیدم و بار دیگر در گرمای سوزان تابستان از آن نیز عبور کردم. بار دیگر دست در دست او در پاییز رنگی با برگ‌های خشک که دستخوش بادهای بود به این سو و آن سو می‌رفت و چرخان به زمین می‌افتاد، اما دست نواز شگرش به همراه محبت او، پاییز خشک را با برف زمستانی سفیدپوش کرد، گویا همه چیز طبق نقشه او در زمان معین و طبق وعده‌هایش تبدیل و دگرگون می‌شود. این نیز می‌گذرد و او به من آموخت که در مسیر فصول زندگی غرور و تکبر با زیبایی بهاری، پر باری و مال اندوزی دنیایی تابستانی و منیت‌ها و بی‌حکمتی‌ها در فصل پاییز همه می‌گذرند. اما او با سپیدی برف زمستانی همه را می‌پوشاند تا دوباره بهار حضور را تجربه کنی و بدانی تو تنها نیستی، همه چیز در گذر است. کافیست او باشد، اجازه دهی، در قلبت به روی او باز شود تا به درون بیاید و همچون بره بی‌گناه قربانی تو شود. **شکر برای بزرگی خداوند. او نیاز به قربانی‌های تو ندارد، بلکه از قبل مهیا شده است. شکر خداوند...**

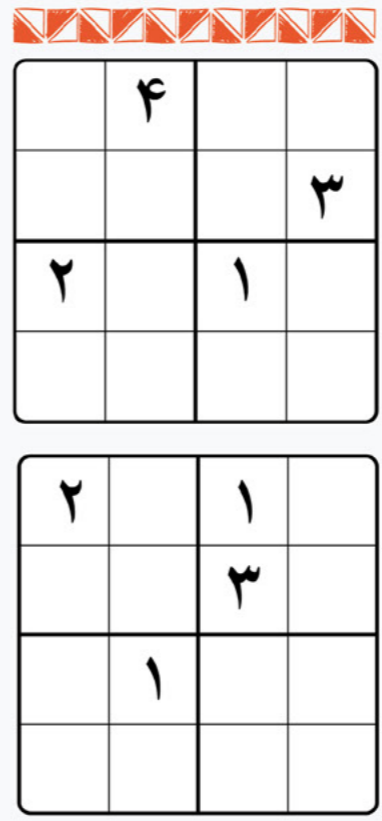
فرزندت زهرا

به زودی بهار طبیعت از راه می‌رسد و همه چیز تازه می‌شود شکر که ما در تو به این تازگی رسیدیم و تا وقتی تو کنارمان هستی بهار با ماست، تازگی و زیبایی‌ها با ماست. هر لحظه از زندگی در تو بهار است همراه با عشق و محبتی که به تک تک فرزندانانت بخشیدی همه فصل‌ها بهار است و همه جا غرق در عطر وجودت و نیکویی‌ها و زیبایی‌هاست. آمین که در این بهار قلب‌مان در تو هر روز نو و تازه شود.

دخترت پروانه



پاسخ جدول شماره ۱



کوکو



افقی

۱. بیهوش شالم - کاهن می پوشد.
۲. عشاء ربانی - هر که تادیب را دوست بدارد، دوستدار آن است. (به هم ریخته)
۳. مزد گناه - نادانی - قرض.
۴. شاهد - هموار کننده راه عیسی - مقابل انتها.
۵. ایوان خانه - فرود آمده از آسمان - آتش.
۶. خدای ما خدای آن است - به معنی شاهزاده.
۷. ارزش - جنگ جسم و خون نیست.



۸. قبروت هتاوه.
۹. نانی سفید همچون تخم گشنیز - پیمان و سوگند.
۱۰. مادر باران - همراهی - ارباب به خادمین خود به فراخور قابلیتشان آن را داد.
۱۱. سیال تنفسی - کنایه از شخص ناآگاه - گروه خونی.
۱۲. زود نیست - زیستن.
۱۳. دستور - مثالی که عیسی زد تا هیچ یک از کوچکان را تحقیر نکنیم، زیرا پسر انسان آمد تا آن گمشده را نجات بخشد.
۱۴. شیوا - دریافت فیض خداوند به آن بستگی ندارد بلکه به رحمت خدا.
۱۵. پسر دست راست من - گیاه علفی از تیره سوسنی ها.
۱۶. عذر نابجا - دکاپولیس - حکیم آن را بازمی دارد ولی نادان بی مهابا بروزش می دهد.

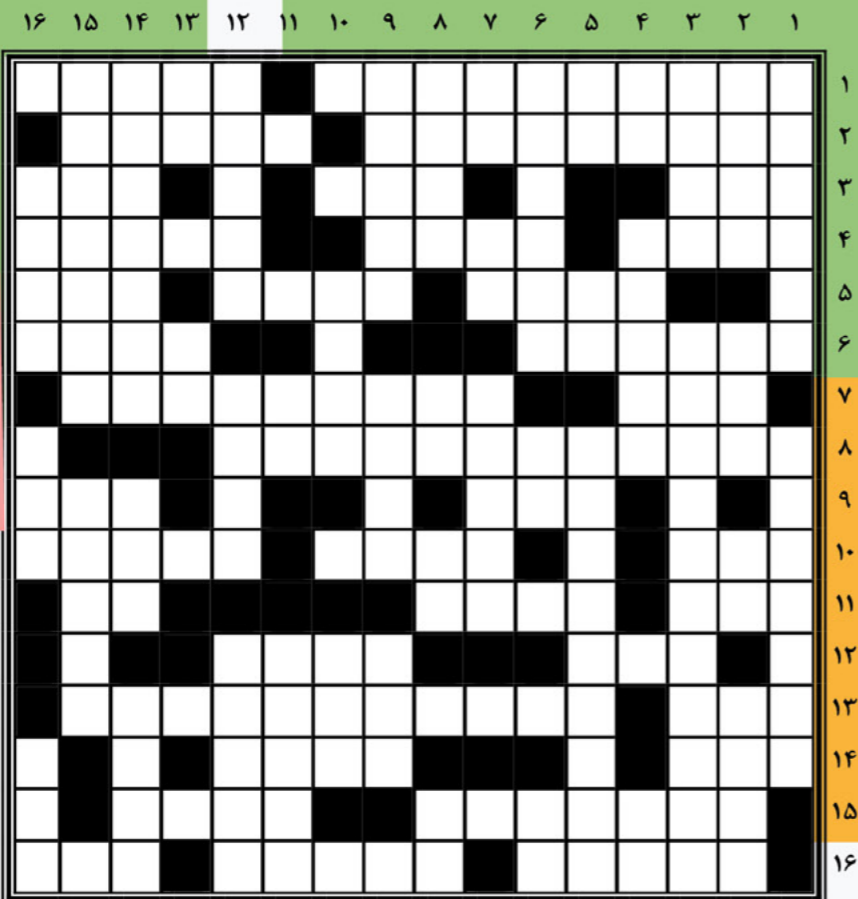
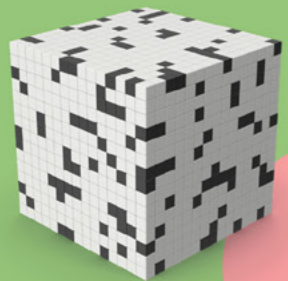
۱. بشوید اما گناه نکنید - برای او زمان توبه، جشن و سرور در آسمان بر پا می شود.
۲. دوا - پدر - رایحه - بانی.
۳. آخرین حرف یونانی - به واسطه دینداری حاصل می شود.
۴. آب جامد - یهودیان از آنجا گذر نمی کردند (برعکس) - تصدیق آلمانی.
۵. سمبل ممانعت - وزغ - آنها شهر را آشوب می کنند اما حکیمان خشم را فرو می نشاندند.
۶. کتابی از تورات که موضوع اصلی آن قدوسیت خداست - لحظه - مخفف ماه.
۷. ضمیر غایب - به ظاهر داوری نکنید - همراه جرم.
۸. نجات دهنده - شفای کور مادر زاد باب چند از یوحناست؟ - سودای ناله - چوب خوشبو.

معمود

۹. کاری که مریم به وسیله آن عطر خانوادگی برای عیسی انجام داد - لبهایی که به معرفت سخن گویند، مانند آن کمیابند - نیکویی و احسان کسی را به رخ کشیدن.
۱۰. نشانی - مزمور نویس عصای پادشاهی خداوند را به آن تشبیه می کند.
۱۱. کلمه شگفتی - محبت یونانی.
۱۲. حقانیت حکمت را به ثبوت می رساند - ماهر - کلام خدا به آن تشبیه شده.
۱۳. هنوز فرنگی - پسوند شباهت.
۱۴. خداوند آنها را برمی افرازد - بخشش - ذرک.
۱۵. از ثمرات روح - مکان مردگان.
۱۶. تلخ عبری - منشاء تعالیم عیسی - چراغ بدن.

جدول شماره

۱۰۲



تیم طراحی جدول و سرگرمی اسمیرنا

www.smyrnacollege.com



info@smyrnacollege.com



www.smyrna-magazine.com



smyrnamagazine@gmail.com



(+1) 770 268 91 76



## کالج اسمیرنا



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.



## انتشارات اسمیرنا



## خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد.

تمامی این خدمت‌ها تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

(+1) 770 268 91 76

(+1) 469 793 96 88

(+90) 534 269 75 45

smyrnamagazine@gmail.com

info@jubalbandministries.org

برای دریافت نسخه چاپی کتاب‌ها و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید.



با ما تماس بگیرید

برای دریافت نسخه دیجیتالی و چاپی کتاب‌ها



شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.  
@smyrna\_church\_jbm



Smyrna Church (JBM)



Omid Sabooki



Smyrnachurch\_jbm



@smyrna.jubal.church



Smyrna Church (JBM)

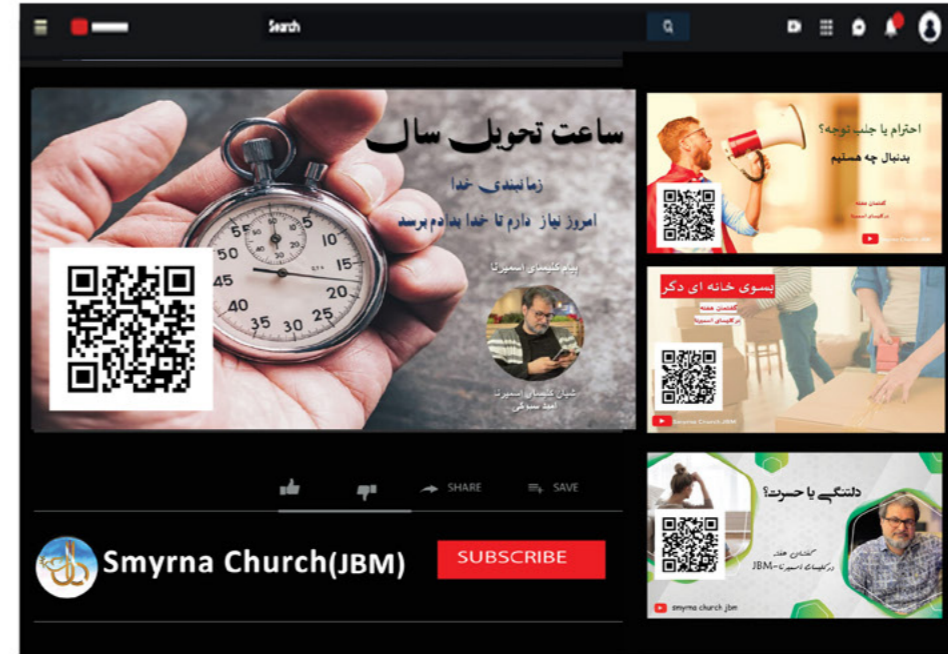


(+1) 469 793 96 88



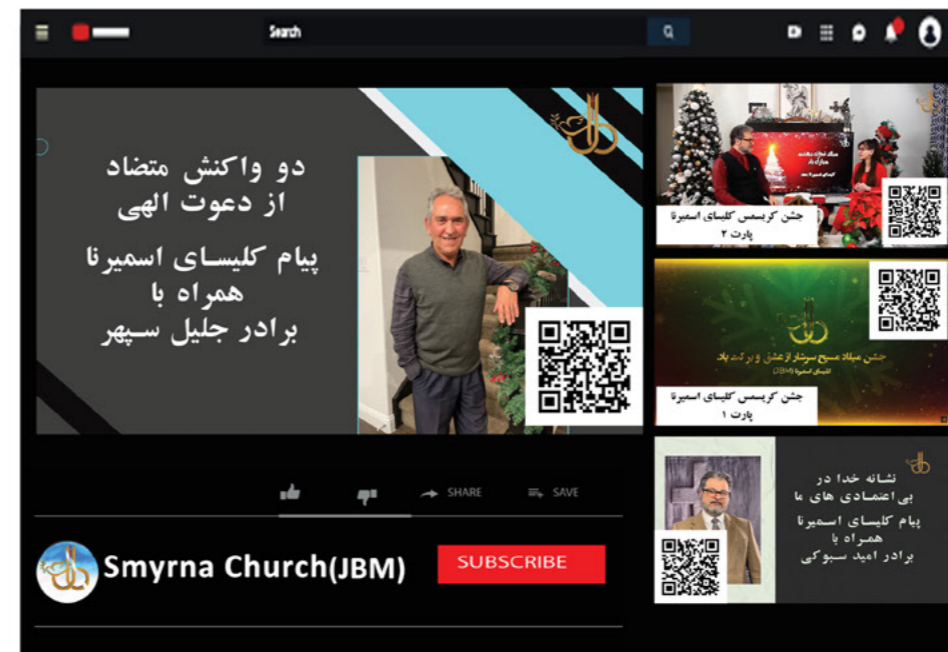
## گفتمان

برای تماشای گفتمان‌های می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفتمان‌ها رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفتمان‌ها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راههای ارتباطی مطرح کنید.



## موعظه

موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ وقت ایران شما می‌توانید در جلسه رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



Smyrna Church (JBM)

SUBSCRIBE





Happy  
**Nowruz**



[www.smyrna-magazine.com](http://www.smyrna-magazine.com)

Copyright©2025 by JBM  
Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Persian that promotes the biblical faith and Iranian Christian culture  
please contact with us by : (+1) 770 268 91 76 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45

